في مقالات الادباء والسلاطين والحكماء والعرفاء في العربية والفارسية

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] في ذم اللسان

[illegible] له في القلب [illegible] اللسان

عجبت [illegible] من فيه اجرح جوارح الانسان

شقت [illegible] من [illegible] لا اله الا هو [illegible]

قال ابن مسعود والذي لا اله الا هو ما من شيء

احق بطول السجن من لسان

صغير الجرم وكبير الجرم [illegible]

لسانك [illegible] لا يدرك [illegible]

تقطع اعناق اصحابه [illegible] الكلام

ولئن [illegible] مع السكوت [illegible] الكلام

ان السكوت سلامة وربما زرع الكلام [illegible]

في ذم السكوت قال [illegible] الصمت

السلامة قال [illegible] قال

[illegible] ان النطق [illegible] الكلام

امير المؤمنين [illegible] الكلام

فقت فالسكوت [illegible]

في ذم الكبر [illegible]

رب [illegible] الدهر [illegible]

وادعى [illegible] الدهر [illegible]

عده [illegible] وتحرج [illegible]

[illegible] النطق [illegible]

لا نطق الا [illegible] الا [illegible]

حدية النظر [illegible] هو المورد [illegible]

عند المرء كالسيف في [illegible]

شر [illegible] ان [illegible]

[illegible] الى [illegible]

[illegible] على [illegible] الهداية [illegible]

[illegible] في مدح الحياء [illegible]

قالت [illegible] ارسطو [illegible] في المرء [illegible] السلام

من الحياء في مدح الصبر قال النبي عليه [illegible] الصبر

لم يؤت الناس خيرا من الصبر [illegible] الفرج

[illegible] الصبر مفتاح [illegible]

[illegible]

قال بعض [illegible] في الشكر [illegible]

قال [illegible] الشكر لان [illegible] التبر

الشكران [illegible] الاعمال [illegible] كعقد

[illegible] قال [illegible] بالادب قال

[illegible] والادب [illegible] في مدح العلم

[illegible] في مدح الصداقة

من يفتقد صداقة لا [illegible] قال المأمون عليه الرحمة

[illegible] قال [illegible] الحكمة

[illegible] العلم

[illegible] العلم كيف يحوي [illegible] قال امير المؤمنين رضي

[illegible] في مدح الادب قال امير المؤمنين

ليس الغريب غريب الشام واليمن ان الغريب غريب [illegible]

[illegible] العلم والادب قال بعض الحكماء الادب وسيلة الى [illegible]

[illegible] ودرجة الى [illegible] شريعة [illegible]

[illegible] في [illegible] وبعض الاخلاق [illegible]

في ذم البحث [illegible] عن النبي عليه السلام [illegible] قال

[illegible] قال امير [illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible] قال [illegible] في ذم المزاح

قال امير المؤمنين رضي الله عنه [illegible]

[illegible] لغوا [illegible] قال بعض العرفاء

المزاح [illegible] شر المزاح

[illegible] المزاح [illegible] المزاح [illegible]

ولو كان المزاح [illegible] طرح

[illegible] فرح وآخره [illegible] نفع

[illegible] ولو كان [illegible] في

المزاح في ذم الحجاب

[illegible] الحجاب لو كان الكريم له حجاب

الاحتجاب في ذم الحجاب

[illegible] الكريم على اللئيم قال عبد الله [illegible]

[illegible] لذا [illegible]

[illegible] ان [illegible]

[illegible]

[illegible] قال [illegible]

[illegible]

في مدح [illegible] قال [illegible]

[illegible] في ذم [illegible]

[illegible] في مدح الحلم [illegible]

[illegible] النظر في العواقب [illegible]

[illegible] الحلم [illegible] في ذم

البخل [illegible] شر الاخلاق

شر الاخلاق [illegible] البخل

[illegible] قال ابن [illegible]

[illegible] البخل

[illegible] البخل [illegible]

[illegible]

رقعة الى [illegible] لیکتب [illegible] بردی ... [illegible]

کرمت [illegible] نقعان [illegible] عمری [illegible] من ابن [illegible] بشهادات [illegible] نعم

[illegible] اسلام الله [illegible] نفی [illegible] بعض [illegible]

قد ثبت لک [illegible] سلام [illegible] و [illegible] نصرت فی [illegible]

قرب [illegible] و ان حال [illegible] فراق [illegible] دعوی بالاباء

لما الوداد [illegible] ابن قاصر لما لیق [illegible] جان

بل حرم [illegible] خصوصک [illegible] الکلام الی [illegible] عم [illegible] ان

[illegible] ان [illegible] وان [illegible] احکم [illegible] المقوم

اکنت [illegible] من حقوقک [illegible] قبل [illegible] فی ذلک [illegible]

وقیت [illegible] الحق [illegible] بعد [illegible] لا افراط فی [illegible]

[illegible] من [illegible] صحبت [illegible] من الخیر والیوم [illegible] عنی ودا

[illegible] وقرب [illegible] الجدیده ان [illegible] غدا فی رجب [illegible]

الشوق [illegible] کیف تغیرت الارادة والاراده [illegible] الدنیا

فداک سبحان الله [illegible] الدنیا [illegible] لا نعول فی [illegible]

الرجل [illegible] الوزارة [illegible] تاریخ وقت [illegible]

علی [illegible] العجب ثم العجب من [illegible] سبحان [illegible]

سبقت [illegible] الحکیم [illegible] صحیح [illegible] فیب

العظام [illegible] فی ذلک [illegible] الیقین ان لا [illegible]

[illegible] والمرجو من الله [illegible] ان تقبل [illegible] تبدیل لما

فی ذات [illegible] لعمری [illegible] قضا [illegible]

[illegible] ممکن [illegible] لا [illegible]

کل الرجال [illegible] و صدر [illegible] الصدور [illegible]

[illegible] و لولم [illegible] ثم المقصود من [illegible] اعراب

الحمد لله الذی هدانا لهذا ثم المقصود من استحضار کتب اعراب

آیا من الفارسیة الی العربیة تشوق خاطرک [illegible]

العربیة [illegible] ودقا نقحی

والرجو نكت الرسيلة شعرية وثوقي
ان نادم وخده الرموز والحواشي وعقود الدين والنصف اللالي ودرر
وسيلة لادراك الرموز بعبرة وحفظها والصبرة وضياع وعقاد واباء
ويبعد انظرهن الى هذه الدرر لئلا الى الصبرة ودور من كنزه ذي حداق النعمان
خرقها بالبلى ليت الى وتصور وعد لي ودور ما كان يحققها ودارت اللالي
وصفاء وتمكن من اخذه وتصور وعال لمح ما كان بحقيقة وارتشيح جانا
والطور لجميل المجد عليه شفقاء وعالم الارنبي علم حزوق وارثي لبيت بديع
حق نفع ويفضي بان الى القصد لاحسن ترتيبه ورعاني حق الرعاية لبيت ذا المر نخطو
عبقرية لبسمرك الرائي تمتحن ثابت ... الاول والوزن
العربية من نظمها حسنها ودلالات بالمر ... بعقول
عسى ان يستحسن ودل لشغف الجمال لدى هيش
مخدرات خاطري من الجمال وضرب العقل وهذه اخر القول
الرجال وطرب الجمال وضرب المثال
والحمد لله المتعال

قطعات بعضی از شعراء و شعرات است

ابن یمین

اگر دو گاو بدست آوری و مزرعه‌ای
یکی امیر و یکی را وزیر نام کنی
و گر کفاف معاش تو بر نمی‌آید
روی و نان جوی از یهود وام کنی
هزار بار از آن به که [illegible]
کمر ببندی و بر چون خودی سلام کنی

[illegible]

[illegible] چشم [illegible]
[illegible] سر دارد
هر خری را که دم [illegible]
چو [illegible] دارد
[illegible] دیده خوش [illegible]
چنین [illegible] که دم [illegible] دارد
[illegible] که خورد [illegible]
خرد [illegible] دارد

[illegible] دارم در آب [illegible]
از آن [illegible] بازی
[illegible]
که [illegible]
شنیده ام که [illegible] دارم [illegible]
مرغ آب از [illegible] خورده
[illegible] خورده
عوض آنکه [illegible]
[illegible] دیگر خورده

[illegible]
شعر خود از [illegible] مردم [illegible]
خود [illegible] و شعر [illegible]
[illegible]

[illegible]

قطعه

ازین ده کار مرا بعد از کرامت — که در سلام فردیکان صف نشین

[illegible]

چنین چتر سپهر رخ [illegible] — [illegible]

عنوان ملک بخشم [illegible] — [illegible]

تا یافت [illegible] — [illegible]

قطعه

[illegible]

کسی را — که در پی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

چه پسر زره پیوسته لای زهی بخیه
چه پسر گرچه سری زره جعفت شکند

بجز این بیت خیال دگرش صبح و شب
که گه دست خر خویش فرو در لحیت

عمرش از بیت گذشته است و به پایه عشر
روزش کرده و گوید به تغییر زمیت

کار پیر توران مشغول لنبک کیری و تر
بیت انصاف که بشنیم همه شب حق زنا

[illegible]

گر بیت لبش نوشته زجنح
در شلوار با خط حیط

اسپید اسپید عطشان
الواط الواط یا الواط

در حمام از پی غسل جماع
راهبر شد طالع میمون مت

کلکک دلاک بهر شتمال
آمد و گردید پر از لوث مت

طرفه کونی بر سر کونم نهاد
کاش بودی کیر مرد در کون کت

[illegible]

طبع موزون را زمو زدن نبت آن نبود گزیر
دست کس هم نی که موزون طبع ناموزون نکند

الغرض این روز را ترکی رفت و می برده کو
ترخ تسعین را سخن از غشر و زعشر دون نکند

پیچو ماتش فرستادم مصحوب تا
خادمی گر منت امیر اکنون نکند

رفت و آن زن پای پیرتیش که سیوه آهو اگر
از ضیا ملم خواجه است خرم مخزون نکند

[illegible]

خرج اگر این است صد تومان خان شهریت
گو بهر یک ماه دریک سال گیره کون نکند

گفت رو افسون مخوان خر دادن زر چاره نیست
گر همه پاپه سرای خویش را مرهون نکند

الغرض تخت و دم بیچاره برگشت رنیشه
گر باب نهار خواب آتشو خر را افسون نکند

حال به چه فن دیت را گیرند چه کار
چاره کار بدار برای افلاطون نکند

[illegible]

گفت ای گفتم از تو راه دور است
دل آمده دامی که شقاه

گفت تا گفتم از کرشمه ری
برفت ریت تو م کاه

گفت تا گفتم از بچه داری
یوسفی تا بر از رش از چاه

گفت تا گفتم از زیر پیمان است
در تو چین بستر در ... رباه

گفت ای گفتم از زر شاهی است
هر یکی ... بیشم ...

[illegible]

بر کف زد و لعب بیاورد کو آن او
از کیش بخواهد و دادن حد ... بکف

چون بر درش بخت دم پر چین رفت
چو ماند در کف من آن لعب

[illegible]

امثال و حکایات متفرقه است

حکایت طلبه زن بیوه را متعه کرد همانکه برای لبتسه زد و تمتع دخول کرد فوراً خارج کرد و بیرون آورد زن بیوه جهت پرسید که علت دخول با عجله و خروج فوری چه بود طلبه گفت پس از دخول فکر کردم قضا را این حجره هم از فرج تو تنگ تر است و هم گرم تر با آنچه از جماع صرف نظر نمودم

حکایت طلبه‌ای از دهات به طهران آمد در خانه آشنای خویش منزل کرد آنخانه خانه ابتذال تنقیه خانه اشتغال داشت حال کسی پیداری در گوشه و در زاویه حیاط جمع شده بود چند نفر از عملجات و بنا دکش را آورده که اثاث را ساقط همیشه همه از خانه اش بیرون برند در حیرت گفتگوی فیمابین صاحبخانه و عملجات بمیان آمد و تقاولات محرمانه طلبه میهمان بغیر این عتاب و خطاب کرد که مردم طهران عجب بی‌عقیده و مسلوب الادراک هستند از همه فسق و دال برای این امر سهل چه دعوا است که بگوشه تنقی با ورزد چاهی حفر کرده اثاث را در آن چاه بریزید و تمت انتقال را شنیده صاحبخانه گفت خدا که از این چاه بریزید کجا باید ریخت گفت چاه دیگر صاحبخانه ای طهران نمود که اسمه عادارم با اینهمه زکاوت روزی مشغول تحصیل علوم شویه که اوقات حیف است به تحصیل میگذرد و اسیه دارم در اینجا کمدت با این جودت تقاضات علمیه راطی نماید

حکایت شخصی از اهل طرب پسر ساده و صباحت منظر داده داشت بروز حواس خمسه خود را از جهات سته جمع ان فرزند مردم سینه کرده نکات رقاصی را از رقیبی دوران گوی و تقامات خود فنون بدیا ترحث پیرایرنها بیگ ایل اینش بند بجب و وقت اهل بیگدزنه تا که بشی اوقات خود را مصروف داشت که سبق را در راه پسر بیاموزد پسر گفت ای پدر این تعلیمات که در زری رستی بودن از فرط غارت دیگو لی تو اشتم ارتشان صنعت که داروهت دروغی بیدار دچگونه بیاموزم پدر گفت ای پسر بتحصیل ورت ولندی مزاهت و تیره تر تیره است ای قسم است اگر این صنعت را بیاموزی فردا تورا به درسه میگذارم تا علم ولاب تحصیل کنی تا زنده گانی و حیات داری از فقر و فلاکت خلاصی مرشته بشی خانچه گفته اند آخر ملای اول گدائی است

حکایت گویند ملا جعفری که ملازم خدمت جناب ملا محمد تقی مجلسی اعلی الله مقامه بود در قمار حرص بسیار داشت هر وقت
با حریف مشغول میشد میباخت و با نجبه عمر بسیار درست بکلمات کفر آمیز سخن میکرد وقتی با حریف مشغول شده و عنوان
کفر کرد حریف گفت اگر من بعد با تو قمار بازم [illegible] داری کفر نمائی دیگر با تو طرف نشوم ملا جعفری قسمهای غلیظ یاد نمود که دیگر
کفر نمیگویم باز مشغول شدند باز ملا جعفری باخت گفت خدایا شکر و کلمات شکر را تکرار کرد حریف گفت
آفرین مرحبا حالا از تو راضی شدم ملا جعفری گفت ای برادر اگر درست ملتفت شوی این شکر از هزار درجه
بدتر از آن کفر است حکایت طفل صغیر ممیزی که هنوز در سن شش سالگی بود بدکان عطاری رفته محمول نبات
خواست عطار گفت محمول نبات چه قدر پول داری گفت یک شاهی بده مرد عطار نبات را گرفته به طفل داد طفل گفت حالا
این یک شاهی نبات را نصف کن که حصه همشیره ام نیز باشد عطار نبات را از وزن گذشته نصف کرد طفلک گفت
همشیره ام نشسته خوابیده است همان مال خودم را بده عطار ملتفت شده ابتکار را خواند بچه لطفا اگر چه
در سینه بود [illegible] در پاشش با سینه بود طفلک گفت تو یکقدری محمول نبات نمیشود پس چرا با این [illegible]
شد حکایت مرحوم مجلسی خری داشت که گاهی برای طی مسافت بعیده لوازم [illegible] آن
خر همه شب بنهیق و صوت منکر آن مرحوم را از مطالعه و ترتیب [illegible] باز میداشت روزی
بملا جعفری فرمود که این خر از نهیق متواتر مرا از مطالعه باز داشته فکری باید کرد ملا جعفری عرض کرد
[illegible] ملعقه او را با روغن [illegible] چرب کنید [illegible] که صدا نکند [illegible] از فرط [illegible] کار را کرد
از نهیق افتاد شبی ملا جعفری در منزل مرحوم مجلسی [illegible] کرده [illegible] چون [illegible] خر [illegible] شد آن مرحوم
مجلسی برای تهجد برخواست چون بذکر العفو رسید ملا جعفری از صدای ذکر جناب العفو بیدار شد
و ذکر العفو [illegible] از خواب [illegible] آواز بلند فریاد کرد جناب آقا بگذارید بخوابیم یا [illegible]
ملعقه [illegible] را چرب کنم حکایت یکی از اطبای طهران و حافظ الصحه [illegible] آن که خود را در علم و عمل
طبابت بقراط دهر و سقراط عصر میدانست و حال آنکه کلیه از حلیه سواد عاری و بری بود روزی برای
معالجه استسقاء مریضی حد التجویز فصد کرد آن بیچاره [illegible] استخاره نمود طبیب قبول فرمود در [illegible]
یک [illegible] رفته استخاره [illegible] فصد به نیت [illegible] قصد کرد این آیه مبارکه آمد و لا تقربوا الزنا
انه کان

انه کان فاحشة و ساء سبیلا مریض چون مشعر سوادی داشت نهی صریح در این آیه ملتفت شده دانست که قصد فصد برای
[illegible] است نزد طبیب آمده این را قرائت نمود طبیب گفت عجب سعادت است و کلمه سبیلا را نشان داده است البته
در فصد [illegible] که بیم خطر و هلاکت است حکایت روزی جیب [illegible] میرزا نظام در خانه یکی از دوستان [illegible]
میهمان تازه [illegible] کرده و عمارات ساخته تمام دیوارها و طاق نماها را [illegible] سفید کرده حتی مستراح و [illegible]
رفت میرزا نظام را علامت اسهالی بود بعجله و اضطراب بیت الخلا رفت بند زیر شلوارش گره افتاده و عقده در دل
هرچه خواست خود داری کند نتوانست [illegible] شلوار [illegible] ریشش را گرفت [illegible] نشسته دیوار سفید کرده
بالا ملوث کرد چون از خارج شد صاحبخانه [illegible] برداشت چون بیرون آمد گفت جناب نظام چرا دیوار [illegible]
منقش و منقش کرده فورا گفت غرض نقشی است کز ما باز ماند حکایت روزی صحاف باشی طهرانی که همیشه [illegible]
در چشم داشت بحمام رفت و بخزانه در آمد شخصی [illegible] در [illegible] روی آب [illegible] کرد دست برد که او را گرفته
بداند چه چیز است انگشت [illegible] زیر آب رفته از بیم آنکه مبادا جناب صحاف باشی قصد خوردن نماید [illegible]
بیرون آمد بخیال صحاف باشی دست دراز کرده او را گرفت و استشمام کرد [illegible] تسلیم [illegible] که نجاست است
بغیر تمام از حمام بیرون آمده بحمامی داد و گیر و دشنام داد و شناعت آغاز نهاد که این چه کثافت است چرا
ازاله نجاست نکرده اید نزدیک بود که ریشم [illegible] آلوده و ملوث شود من الاتفاق میرزا نظام در رخت کن حمام
ایستاده بود علی الفور گفت جناب صحاف باشی [illegible] هر که نقش خویش می بیند در آب حکایت
میرزا عبد الباقی خان معروف بعاشوری علیه ما علیه را کلیچه خزی بود که جانور او را قبل از [illegible]
ابو البشر گشته و پوست او را بر آورده بود و همه ساله در فصل شتا و زمستان در بر میکرد از کثرت استعمال
هر که در او مینگریست پوست خز را با جلد خر فرق نمیداد [illegible] بیچاره مدتی مشغول [illegible]
بعد از زحمت بسیار که او را [illegible] نمود [illegible] گفت این خز را زمین [illegible]
[illegible] احتیاج کرده ام ضایع کردی که در پیش [illegible] برگرد

هنگامی که فصل زمستان منصرم و منقضی نشده غلامی داشت سلمان نام ماهوت سیاه پاک کنی بدست او میداد که شبانه روز از نو
روز که ماهوت آب نبود در اول کارخانه سوراج اوقتی باقیه بودند تا ابتدای زمستان دیگر پاک نکرد و باید تف هم
لعاب میداد و ناچار را سماهوت از لعاب دهان و از رنج و تلف اشیاه براق بود و آب دهان [illegible]
دولتخانه حضرت والا رسیده سیاه زن سلمان سپرد که او را انتقالا از دست گرفته از کرم سیه جمعی قلت نماند و [illegible]
خانم آن ده خدمتی با در جواب گرد منتظر شده که اگر این پیشانه حضرت خان را از دست بگذارم و غفلت کنم
پیه او را انتقام خواهد کرد سرکار خان مرا از زیر چوب [illegible] این حضرت پوسیده میشود چهار خانم او را از
خدمات خانه خلع و معاف مینمود که با همه اختلال خیال در کنت حضرت صد ساله رسیده با انجمله مرحوم میرزا
سلمان را در پیشه [illegible] برآوردن مراتب ادب او بود که از یکدیگر سلاشی نشود وقتی خان مرحوم نوکر تازه
تحقیق کرده آن بیچاره را از بستر انکار رسیده بود چه و از ماجرای کلیچه خان غفلت داشت که سرکار خان
در منزل مرحوم سلطان سلیم میرزا اطاب ثراه مهمان بود پس از خوردن عرق و [illegible] شده و را
اجابت طبیعت پنج ریش گرفت برای قضای حاجت بیرون آمد کلیچه معهود را از تن کنده
بدست آن نوکر باشی داد و بمستراح رفت که ساعتی راحت شود و سرخوده اسباب کنه
چون از بیان بیرون آمد خادم محض بروز خدمت [illegible] کرد کلیچه را [illegible] فورا تمام آن از آره
داشت بستر شی پوست آتش گذاشته از سم سلاشی شده خادم بی‌بصیرت متحیر و مبهوت مانده
که این چه خطا بود از من ظهور رسید خان مرحوم دست افسوس بر هم زده با کمال تأسف سری
حرکت داده از بیشی جنبانده که هیهات هیهات چه حال این بنده و لطیفه را باطف کالا
تلف داده که مهتری عاقبت بدست این نوکر باشی سگان لوطی از دید مگر پاچه
در پیش جلبش برید این بنده مناسبت مقام گفت کلمه داری همه جیرش [illegible]

(تازه)

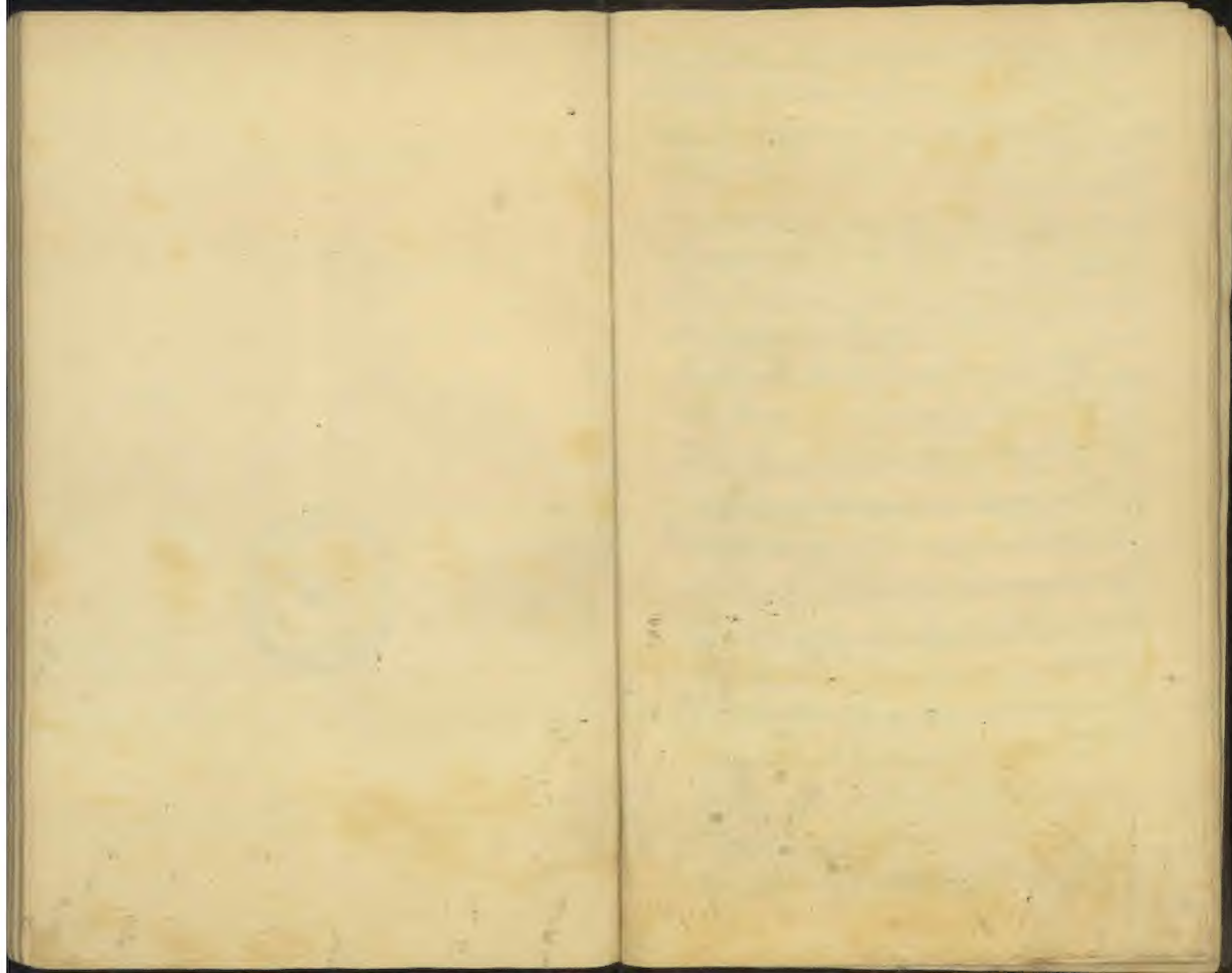
از نادره ابره دان والبطانه آستر حکایت زمانی که عمر در ایام در خدمت جناب حاج محمد علی آقای حسینی
مصروف بود روزی در محضر جمعی از [illegible] معین التجار رو بهمین الرعایا بنده رو در حضار فرموده فرایش فرمودند
که در ازای خدمات از اهل حصول لغات خوت و انجام و اداء عمل موصل دگر کوت میدارم پاک خورده ماهوت است
و ماهوت و منسوخ گفتم از این دو رنگ که کجا یافت و دیگری از رشکی و نسب حالت ماشی [illegible]
اختیار کن بشرط خیار الغبن و غبن الغبن [illegible] و بهم رشتی گردنت [illegible] عرض کردم این
چه مصالحه ایست که با شرایط غبوات [illegible] نبهی است در ازاء [illegible] بذل کرم و سلطان [illegible] است عاده
اخری خوارجه آن است که باشه غم خدمتکارش ستیما خادمی که سر و علانیه خدمت [illegible] بصید افتد منظور
داشته باشد باید در ازای خدمت مرزوق انواع نعمت آید فرمودند از این دو رنگ هر یک بسلیقه [illegible]
سوغات عراق [illegible] که حاج ابراهیم خیاط ببرد و ببرد ولی آستر و [illegible] سایر ملزومات آن در عهده خود تو است
و شروط با شکه تمام بر [illegible] مرا که با تو قرار دادم همین صلح کنی [illegible] ماهوت آلبی را قبول کرده خیاط را بیرد
برد که مشغول دوختن شود بعد از چند ماه [illegible] نصیحت و پندی باز از طرف [illegible] جناب مستطاب آقای حاجی میرزا مسعود
ادام الله بقاء و رزقنی لقاء از جمله [illegible] که با این بنده لطفی عظیم و عاطفتی جسیم داشته فرمودند فلانی [illegible] سخن
مر المختصر تمنائی مسئله ماهوت سیه [illegible] الحکایت زیاده از حد [illegible] بلکه شکله ایست [illegible] الاجماع
در مرحله ایست [illegible] که من انگار عرض کردم [illegible] سیه کدام و [illegible] نام است بنده از این قضیه اطلاع
و مسلوب الاستماع است فرمودند ماهوتی که حاج سید محمود [illegible] حق رحمت [illegible] میدارد
بعد جسته جسته از [illegible] خویش و [illegible] در پیش نشینی داشته که انتقال ماهوت [illegible] از جناب حاج سید محمود به
که جناب حاج آقا بسم خود زده و در رخ فرموده گفتم سبحان الله که در مراتب عنایت مرحومه [illegible] است
قدم زده خیاشی کرده و [illegible] خرج [illegible] زده تا بفرمایید الحیاته [illegible]
نتیجه [illegible] مثل انکه [illegible] جناب حاج آقا بفرمایید [illegible] حرکات ناشایسته [illegible] شخص معقول
قبیح است معلوم شد اینقدر ها [illegible] در حق دیگران صحیح است خوب بود با این زبان و بیان اظهار مینمودند

من با حاج سید محمود کاظم عوض زحمات گذارده ام بهتر بوده همچنان بود که خودشان مرحمت کرده باشند زیرا که
الدال علی الخیر کفاعله این است که گفته اند چراغ دروغ بی‌فروغ است ضعیف ترم که بظهور رسد و هیچ
دارم بزرگان فتحیرات است بهتر آنکه این داستان را بگذاریم و بگذریم زیرا که قصه شیرین تر در نظر است
حکایت روزی جناب امین الرعایا که اعراف البلایا است برای ختم کار خویش دو هزار تشویش داشت ملاحظه
پس از پیش از خوف هیچ گزدم بر ربیع رجوب و لزوم حساب الفرض برای ادای قرض و تجدید نشستند و تمسک
بر اتحاد خانه حاج آقا نشستند و تمسک شده به آنجا التجا آورد در این راه با ناله و آه گر سکیف قدمی
می‌نهم زما هزاران تشویش پس از عنوان مطلب و خطابات استحکام پس در طلب و بعد از
انقضای مسامحه و انصرام مباحثه بالمعیت غیر عادله بیچاره این ساخت و رحیث و حرف رو فروشش از
ذخیره را زمره رخت انگاه وجه نقد میان عقد و چهریان آمد هرچه حرام بود حلال شد و اباحه اش بحد
کمال رسید تومانی پنجه دینار تنزیل برای این محکم تنزیل من رب العالمین بعقد صحت [illegible]
بما علم [illegible] و ظلم [illegible] و [illegible] و [illegible] الصلح و صلاح حلال و مباح
کرده و حال آنکه موافق شریعت نبوی و مطابق طریقت مصطفوی [illegible] دین جعفری و [illegible]
ملت محمدی علیه سلام الله الملک [illegible] این قبیل معاملات و اینگونه [illegible] حرام علی
الله دارم هیچ حیله و وسیله حلیت نپذیرفت چنانچه [illegible] طلبه [illegible] حمله و غلبه کرد هرچه خواست [illegible]
[illegible] دیگر هم [illegible] خود را [illegible] از [illegible] گرسنه [illegible]
بدندان گزنده [illegible] گرد غافل از آنکه گفته اند چون سگ [illegible] گوشت [illegible]
که این شتر [illegible] است [illegible] حال طلبه [illegible] که مرحوم [illegible] است در زیر [illegible] داشت [illegible]
بازگرده [illegible] گذاشت گفت [illegible] چون [illegible] از [illegible]
درم [illegible] خود گذاری الان بحکم [illegible] گوشت [illegible] تا آنکه
دادیم

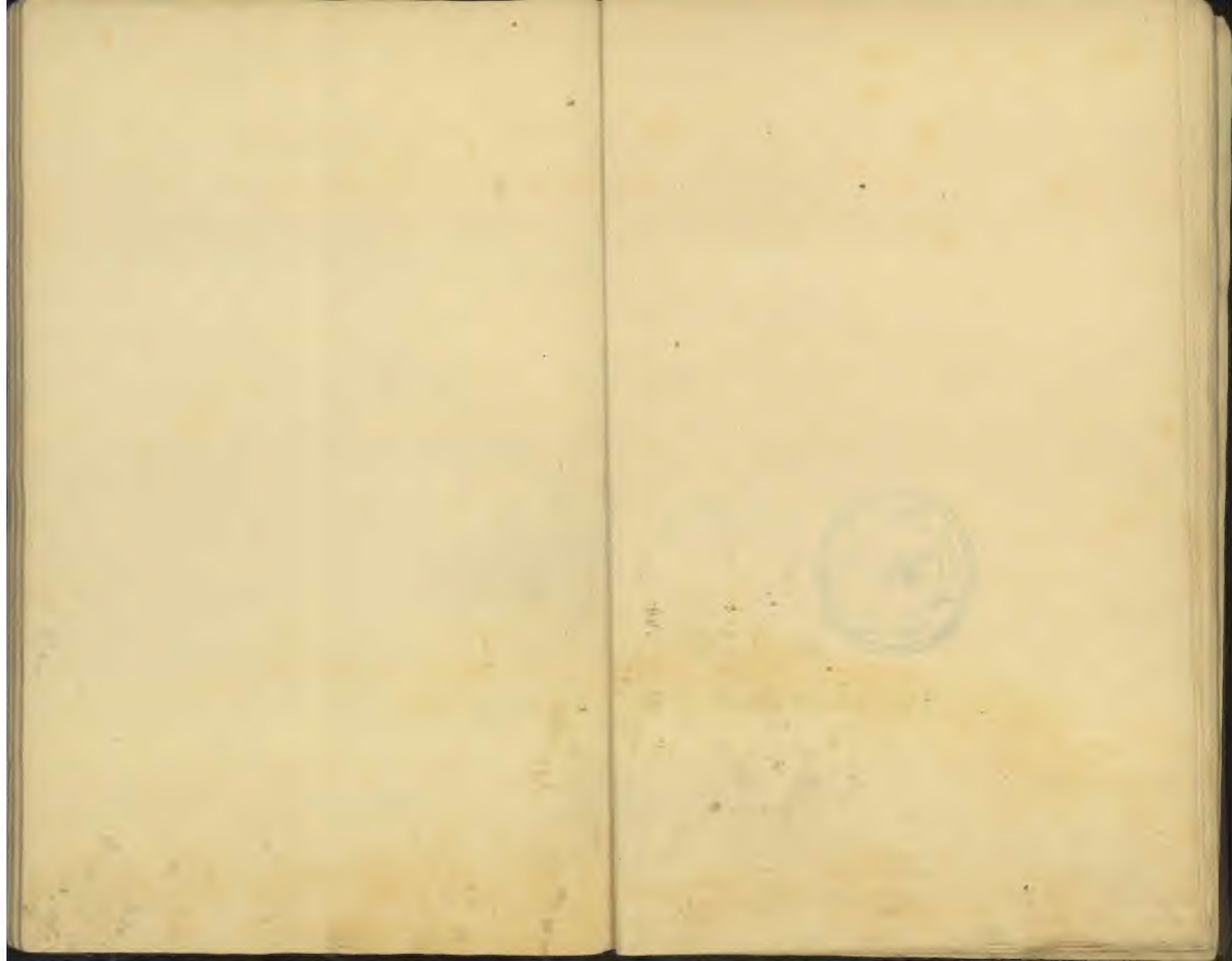
[illegible] سگ در همه [illegible] برای [illegible] نقطه در [illegible] نشود سگ [illegible] اگر [illegible] از این [illegible]
بحکم خلاف گوشت [illegible] مباح خوار [illegible] محض [illegible] از اختلاف [illegible] گذشت و [illegible]
این الرعایا [illegible] تومانی [illegible] مستعجب [illegible] قرینه سلطان آباد [illegible]
[illegible] را [illegible] هرچه [illegible] متحمل و متقلب شد [illegible] پس [illegible]
[illegible] مستعمل [illegible] امین الرعایا [illegible] در [illegible] رنج برده [illegible] کشیده [illegible]
[illegible] حق زحمت [illegible] این الرعایا گفت [illegible] زیاده [illegible]
[illegible] محبوب [illegible] چشم [illegible] داریم [illegible] تنزیل [illegible]
[illegible] اصل و فرع [illegible] دینار [illegible] تومان [illegible] حق از [illegible]
در خدمت حاج آقا توقیف شد [illegible] داستان [illegible] دادن [illegible] میان آمد [illegible]
خلاف [illegible] چون جناب حاج آقا از خصوصیت [illegible] کرده [illegible]
[illegible] گرفت [illegible] گرفت [illegible]
پاک میکنم [illegible] خصوصیت [illegible] دین [illegible] را [illegible]
[illegible] خود [illegible] ملاحظه [illegible] دست [illegible]
[illegible] خاک است گفت [illegible] رفاقت [illegible] چندین ساله [illegible]
[illegible] کرده [illegible] این [illegible] است [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] خاک [illegible]
خاک است [illegible] کردن [illegible] خاک [illegible]
[illegible] معلوم [illegible] حساب [illegible]
[illegible] خاک پاک [illegible]
تشخیص و تعیین [illegible] خاک [illegible]

وقت دیدم بسیار بی‌قاعده و مصر در قبول کردن بقایه است گفتم برای رعایت و ملاحظه حالت ارباب بهرجهت
و ارباب از من قبول نمیکند گفت باز بملاحظه رفاقت با شخص تو قبول دارم اما بقدر ثمن از نقد از خدمت
جمعی از تجار که در منزل حضرت مستطاب آقای شیخ الاسلام و جناب مستطاب آقای حاجی مسعود در منزل حاج آقا مهمان
بعنوان نمونه عرض نمودم که بچه ملاک در این باب بوده اند مسبوق باشند که من بچه پیران از حاج آقا علی [illegible] قرار دادم
از نسیه بدوستی شما بوده است هرچه تمنا کردم ندادم است هرچه میخواهی [illegible] کنار نقد ده گفت از ضرورت تو
برنامه خواهش سفر نمایند همه سفته و این پیران نقص گرفته راضی نیستم [illegible] الفتح حضرت [illegible]
قدری از گفته خود رجوع از خدمت جمعی از تجار که در مجلس مهمان بودند عرض شد هر که زیارت کرد بعد از آن
نمود چون فقیر [illegible] پیدا شد دستگیر شد فرمودند تا آن [illegible] که در زدن [illegible] است
رسم انجام انکار خواهد بود که بردی [illegible] علما [illegible] غله را در [illegible] نقش کرده بیاد [illegible]
بازار فرستم [illegible] و [illegible] از [illegible] بقصد [illegible] بازده [illegible] که از آل [illegible] حجت [illegible]
حکایت چیزی قیمت حاجی [illegible] که در صدقه طاق [illegible] برای فروش گندم [illegible]
که در چهار [illegible] حضرت حاج محمد [illegible] آقا [illegible] گندم خود [illegible] بیست [illegible] از آن [illegible]
عصر آن روز [illegible] کمی [illegible] برای حاجت [illegible] از جناب حاج [illegible] خوب است
[illegible] خریداری [illegible] با حاج [illegible] نوشتم [illegible] خوب [illegible]
از [illegible] در چهار [illegible] خریده [illegible] فروشنده [illegible] خودت [illegible] فعلا [illegible]
و در خریدن [illegible] خریداری [illegible] ملاحظه [illegible] کرده [illegible]
[illegible] در چهار [illegible] قطع و فصل شد [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و حال آنکه خودشان در [illegible] ابتیاع کرده بودند [illegible] افتاده [illegible]
بعینیت خریداری مسبوق بود [illegible] نمود [illegible]
حضار نمود فرمود که [illegible] صورت [illegible] برای [illegible] صورت [illegible]
[illegible] حق [illegible] شود [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] خریداری [illegible] قیمت [illegible] معامله [illegible] نوشته را
[illegible]

نسخ کردید [illegible] حق التحریر را [illegible] توضیح نمود که [illegible] معامله [illegible] حق [illegible]
از [illegible] انصاف و مروت با وجوهات [illegible] بنده [illegible] مختلفه گرفته [illegible] کرده بودند [illegible]
المالک [illegible] جامع الشرایط رسید حکایت پس از فروش غله [illegible] غله [illegible]
فروشش آمد حاج محترم [illegible] از [illegible] اخوان [illegible] دقیقه [illegible] دست [illegible]
حلاوت که فطری [illegible] است در [illegible] کرد مجلس [illegible] غیر [illegible] داده
منعقد کردید [illegible] معامله [illegible] لکن گفتم دعوی [illegible] است
حاج محترم [illegible] تسلیم [illegible] فروش [illegible] گرفت [illegible] فرمایش [illegible]
[illegible] در [illegible] بیع [illegible] عقد بیع و شری [illegible] در [illegible] انعقاد
[illegible] چون [illegible] در گفتگو و مقالات حضور [illegible] المعدوم [illegible] است [illegible] از [illegible] حجت [illegible]
و حرفه [illegible] معاملات [illegible] فرمود [illegible] حاضر الوقت در [illegible] رفت [illegible] اصرار کرد [illegible]
[illegible] کشیده [illegible] برای [illegible] کنی [illegible] حاج محترم برای [illegible] حرام [illegible]
خود [illegible] حق از جمله معمول [illegible] تجارت [illegible] فلان [illegible] فصل [illegible]
[illegible] خدمت [illegible] که در این [illegible] کرد [illegible]
[illegible] در معاملات [illegible] قرار داده [illegible]
[illegible] گرد [illegible] گشتش [illegible] فرمود [illegible] روزی ده مرتبه [illegible] رفت [illegible]
[illegible] کرد [illegible] حاج عباس [illegible] رضا [illegible] برای حاج [illegible]
[illegible] حاج آقا [illegible] زرگر [illegible]
[illegible] مروت [illegible] که [illegible] عوض [illegible] شود [illegible] شیخ بود
[illegible] میسر نمی‌شود [illegible] گرفت [illegible] کار کرد پس از این [illegible]
[illegible] در [illegible] بیان آمد [illegible]
[illegible] فلان [illegible] که [illegible] حضرت حاج آقا [illegible]

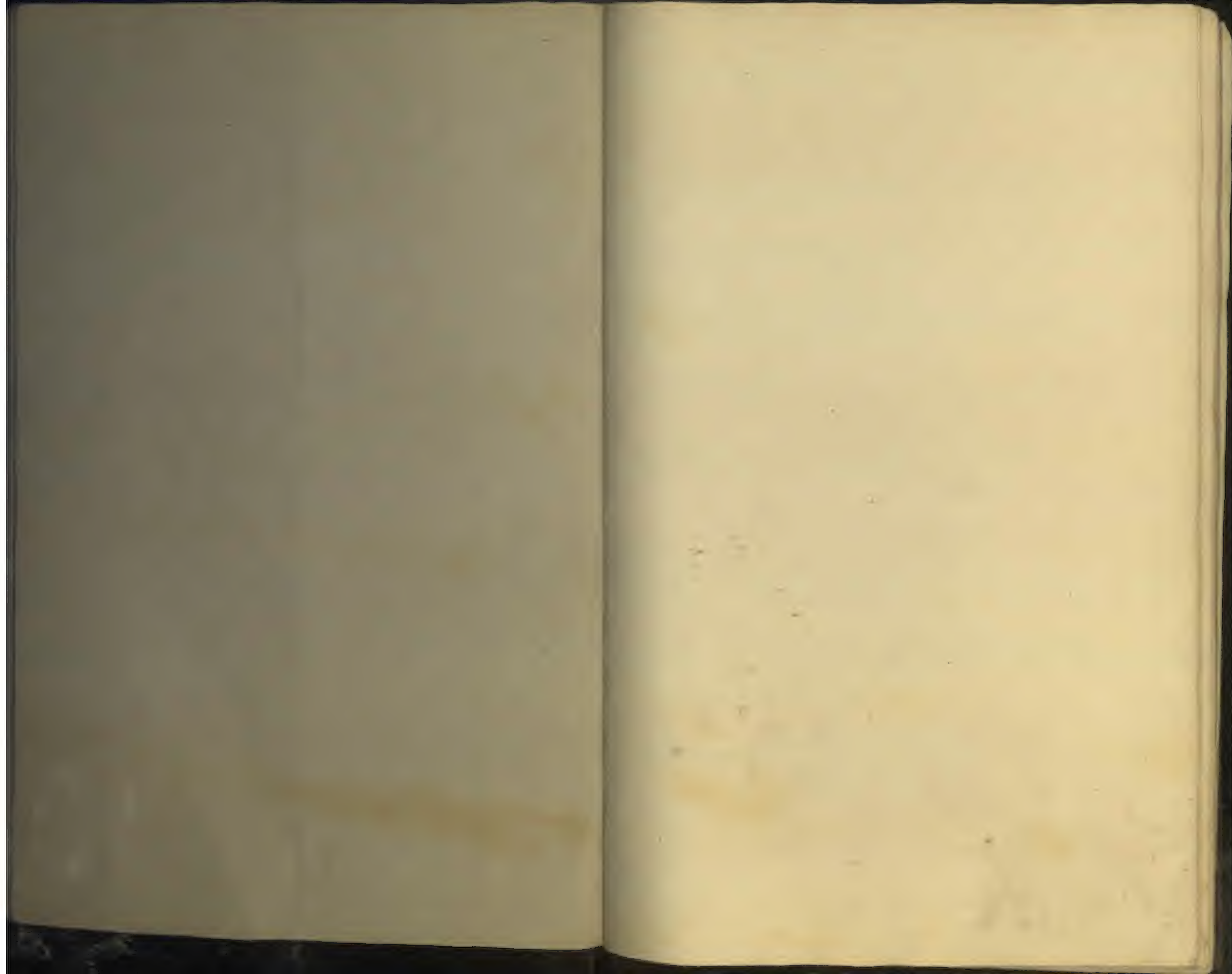
















رباعیات مفردات

نظام تبریزی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

درویشی

کامسم نه وصال هر زغم فرد گشته
کامسم روفت جان پر از درد گشته

حاضت قرب دارد مست
خو ستره برؤید و خود زرد گشته

نجم الدین

نابرده تصبیح در طلب شاهی چه
تنها زده بیرون ز خویشتن گامی چه

در کوت خاص احد جاهی چه
بدنام کشنده نکو نامی چه

[illegible]

الحاقی نیزار صوفی

چون شیر درنده در شکاریم همه
داریم هوای خویشتن داریم همه

چون پرده ز روی کار ما برخیزد
معلوم شود که در چه کاریم همه

امامقلی خان بختیاری

در عالم اگر ستیزه کارست منم
گر در ره عشق بی قرارست منم

در دیده من اگر فروغی است تویی
در خاطر تو اگر غبارست منم

ابیشی آرانی

منت ... شرابم ...
در ... دارم ...

[illegible]

بط ... ماهی ... آب
بسته که مجری رشته باز ... آب

بط گفت چو من ... گشتم ... آب
دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

عصاری

ای ... چو ...
هشدار که ...

عیب ... است که ... شطرنج
ای ... فرخ ...

بسپر دل شوخ فراق تو را
تا دو ... تمام ...

خوابی که ز زلف تو ... برابر
سینه که بر کس ز تو زار زار

از هر که ... دعم ... محجوز
کین بار ... خویش ناچار

محجوب عمرت تا کی بخور پرستی گذرد
اندر غم مستی و مستی گذرد

می خور که چنین عمر که ... پایان است
آن به که بجز ... یا مستی گذرد

گر جان طبیب ... خواهم کرد
دشنام اگر دهی دعا خواهم کرد

هرگز نشود که ترک تو گیرد ... روی
چیزی که ... دعا خواهم کرد

وقت است ... کشته ... گیرد
... قراری گیرد

خوش وقت و فرخ ... باغ
... که دست نگاری گیرد

... در طرب ... گذرد
... بتاب ... گذرد

پرستش ... بی ... است
... دیوانه ... است

شیرینی ... خوش ... اگر
از ... که در ... است

... نه ... است
دیوانه ... است

... اگر دل ... است
... اگر دل ... است

... سیم ...
... چو ...

... نیم نشستیم
... نشستیم

... که زقیم ...
... گشت ...

... کف خورده ...
... سکر و دو خط

... ده دو خط
... سکر ...

شمس الدین ... جوینی
... خط
... نقط

... خط
... خط

[illegible]

مرغان بهشتیم عجب نیست اگر
از دانه پی دانه رفت ما از پی آب

دادار توکه هیچکه برادم نرسی
ای نخل مراد بر مرادم نرسی

امروز چنان نموده‌ام یاد ترا
تا باز روکر باز رسیدم برسی

خواهیم که سرشک دیده طوفان آرد
سیلاب زهر سرشک ره طغیان آرد

در انگشت بکشته روی بر ما چشم
خاشاک تن مرا ... آرد

[illegible]

یوسف عادلشاه

پیوسته بر آستان یار آرد زرد
سالیم سر دو دست و رخ زرد

بر حلقه دست زدم گفت برو
بیهوده بود کوفتن آهن سرد

سلطان بایزید بسطامی

گر قرب خدا می‌طلبی دلجو باش
اندر پس و پیش خلق نیکو باش

خواهی که چو صبح صادق الصدق شوی
خورشیدصفت با همه کس یکرو باش

[illegible]

آن روز که سر زلف تو زنجیر بود
در قافیه زنجیر که تو آن دانست

آن شب که ز رخش رنگ مکن در نیامده است
از غنچه تو رخ مشعله مرد در آن است

دیدم به رخش لطف چون آب روان
آن آب روان هنوز در چشم من است

نغمه چکنم که اشتیاق تو چکرد
با جان پریزاده ... تو چکرد

چون زلف دراز تو شبی نخوانم
تا با تو بگویم که فراق تو چکرد

[illegible]

ابوالفرج رونی

یکنفس ز خیالت با تو نیست مرا
در سر هوس شراب وقت است مرا

کاری که من اختیار کردم این بود
با تو همه کار اتفاق است مرا

زر درد فرقت ای لب شکر آب
نه روز مرا قرار و نه در شب تاب

چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب
صحرای پر آتش است و دریای پر آب

ابوالفرج

[illegible]

نصیر الدین کاشی

[illegible]

اثیر الدین اخسیکتی

رنیود دلکی مهر فزات بد باد
زین لطف ری باین کدیت باد

خوبی و خوشی و دلبری جمال
داری همه جز وفا خدیت باد

زر رقی بر رویی
گرش ه حسن خوش خط است و یک زخم قباد
تا ان خط عنبری که کعبتین دارد ندارد

آن نقش که کرده بوسه ز آن یاد
در حضرتش روی بر خاک نهاد

زکی کاشغری

[illegible]

سیف الدین باخرزی

[illegible]

رودکی بخارایی

[illegible]

رشید الدین

[illegible]

رفیع الدین لنبانی

[illegible]

بندار رازی

با بطا میگفت ماهیی در تب و تاب
غم نیست بجوی رفته باز آید آب
بطا گفت چو من قدید گشتم تو کباب
دنیا پس مرگ ما چه دریا چه سراب

سعید ابیوردی

بر آتش روی تو است هر جا آبی است
در پیچش موی تو است هر جا تابی است
بر سینه زخم هاست هر جا نمکی است
بر دیده بخت هاست هر جا خوابی است

برکاته العزیز

بسم الله الرحمن الرحیم

فی الاوامر والنواهی من مقالات مولینا ومولی الکونین امیر المؤمنین ویعسوب الدین علی بن ابی طالب
روحی فداه

باب الالف

الجاهل لا یرتدع العاقل من صدقت اقواله وفعاله الکریم من سبق نواله سؤاله الکریم یتغافل
وتخدع الدنیا سوق الخسران الصدق روح الکلام آلة الریاسة سعة الصدر النصیحة من اخلاق
الکرام الخدیعة من اخلاق اللئام القدرة تظهر محمود الخصال المال یبدی جواهر الرجال الکذب
مزری بالانسان النفاق یفسد الایمان المرء مخبوء تحت لسانه الکریم من ید جاهه الدنیا
ظل زائل الموت رقیب غیر غافل العفو تاج المکارم المعروف افضل الغنائم التکبر یظهر الرذیلة
التواضع ینشر الفضیلة المودة اقرب الرحم الدهر موکل بتشتت الالاف الامور المنتظمة یفسدها
الخلاف الکتب بساتین العلماء الراضی عن نفسه مستور عنه عیبه التجمل بالفضائل من اقبح
الرذائل التوبة ندم بالقلب واستغفار باللسان وترک بالجوارح واضمار ان لا یعود الحکمة
شجرة تنبت فی القلوب وتثمر علی اللسان الحسود دائم السقم ولو کان صحیح الجسم الرضا
بالکفاف خیر من السعی بالاسراف الدهر یومان یوم لک ویوم علیک فاذا کان لک
فلا تبطر واذا کان علیک فاصطبر الحرص لا یزید فی الرزق ولکن یذل القدر الکذوب
متهم فی قوله وان قویت حجته وصدقت لهجته الصمت یکسبک ثوب الوقار الحمق
داء لا یداوی ومرض لا یبری الحریص فقیر ولو ملک الدنیا بحذافیرها الحازم یتجرع الغصة
حتی

حتی تمکن الفرصة الاحسان یستعبد الانسان المن یفسد الاحسان المحاسن فی الاقبال
هی المساوی فی الادبار المشاورة راحة لک وتعب لغیرک الصفح ان یعفو
الرجل عما یجنی علیه ویحلم عما یغیظه الناس کصور فی صحیفة کلما طوی بعضها نشر بعضها
البلاغة ما سهل علی النطق وخف علی الفطنة الصبر صبران صبر علی فقد ما
تحب وصبر علی ما تکره الکیس من احیی فضائله وامات رذائله
القلیل مع التدبیر خیر من الکثیر مع التبذیر الطمأنینة الی کل احد قبل
الاختبار من قصور العقل العمر الذی یبلغ فیه الرجل اشده الاربعون
الشرف بالهمم العالیة لا بالرمم البالیة السید من تحمل اثقال اخوانه
واحسن مجاورة جیرانه القلب خازن اللسان اللسان ترجمان
الانسان السخاء زرع المحبة الشح یکسب المسبة اجعل نفسک
میزانا بینک وبین غیرک فاحبب له ما تحب لنفسک واکره له ما
تکره لها واحسن کما تحب ان یحسن الیک ولا تظلم کما تحب ان لا تظلم
اشکر علی من انعم علیک وانعم علی من شکرک فانه لا زوال للنعمة
اذا شکرت ولا بقاء اذا کفرت ارحم من دونک یرحمک من
فوقک اضرب خادمک اذا عصی الله واعف اذا عصاک اقلل
الکلام تأمن الملام احسن العشرة واحفظ علی العشرة

ستتشر اعداءك تعرف من رايهم بمقدار عداوتهم ومواضع
مقاصدهم احسن الى من شئت تكن اميره احتج الى من شئت تكن
اسيره اقلل المقال وقصر الآمال اين الملوك والاكاسرة اين
بنو الاصفر والفراعنة اين من كان اطول منكم اعمارا واعظم آثارا
اين الذين كانوا اشد منا قوة واكثر جمعا اذا ظهر غدر الصديق
سهل هجره اذا فاجاك الامر فتحصن بالصبر والاستظهار اذا انكرت
من عقلك شيئا فاقتد براى العاقل فانه يزيل ما انكرته اذا اقبلت
الدنيا بعبد اعارته محاسن غيره واذا ادبرت عنه سلبت محاسنه
اذا طابق الكلام نية المتكلم قبله السامع واذا خالف نيته لم
يقع موقعه اذا شاب الجاهل اشب جهله واذا شاب العاقل
شب عقله اذا كانت لك الى الله حاجة فابدا بالصلواة على
النبي ثم اسئل الله تعالى حاجتك فان الله عز وجل اكرم من ان
يسئل حاجتين فيقضي احديهما ويمنع الاخرى اذا امطر التحاسد
انبت المفاسد اذا قدرت على عدوك فاجعل العفو شكرا
للقدرة عليه اذا صنعت معروفا فاستره اذا صنع اليك
معروف فانشره اذا صنع اليك فاذكره اذا صنعت معروفا فانساه
اذا

اذا مدحت فاختصر اذا ذممت فاقتصر اذا وعدت فانجز اذا ملك الاراذل
هلك الافاضل اذا كتبت كتابا فاعد النظر فيه قبل ختمه فانما تختم على
عقلك ان اسرع الخير ثوابا البر ان احمد الامور عاقبة الصبر ان
من يمشي على ظهر الارض لصار الى بطنها ان لله تعالى سبحانه
عبادا يختصهم بالنعم لمنافع العباد يقرها في ايديهم ما بذلوها فاذا
منعوها نزعها منهم وحولها الى غيرهم ان الله سبحانه يعطي
الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الدين الا من يحب ان
اهنى الناس عيشا من كان بقسم الله راضيا ان الدنيا والآخرة
كرجل له امراتان اذا ارضى احديهما اسخط الاخرى ان بطن
الارض ميتة وظهرها سقيم الخلق المذموم من ثمار الجهل الحق سيف
قاطع الباطل غرور خادع الظالم منتظر العقوبة المظلوم منتظر المثوبة
المستريح من الناس القانع الحريص عبد المطامع الجهل يزل
القدم ويورث الندم الحياء تمام الكرم واحسن الشيم الحقد خلق دنىء
وعرض مرد الحازم من تجنب التبذير وعاف السرف التواضع من مصايد
الشرف المذنب على بصيرة غير مستحق للعفو الصدقة في السر من احسن البر

الجفاء يفسد الإخاء. الوفاء عنوان الصفاء. الغضب يردي صاحبه ويبدي
معايبه. الظلم ألأم الرذائل. الإنصاف أفضل الفضائل. الخيانة رأس
النفاق. الكذب أشين الأخلاق. الفاسق لا غيبة له. العاقل من عقل
لسانه إلا بذكر الله تعالى. الأخ المكتسب في الله أقرب الأقرباء وأرحم
من الأمهات والآباء. الغناء بالله أعظم الغناء. الفقر للغناء بغير اله
الأمور بالتقدير وليست بالتدبير. العجز مع لزوم الخير خير من القدرة
مع لزوم الشر. القليل مع التدبير خير من الكثير مع التبذير. الفقر مع
العفة خير من الغنا مع الفجور. الفرار في أوانه يعدل الظفر
في زمانه. الأدب في الإنسان شجرة أصلها العقل. القناعة عز
المعروف كنز. الجاهل صخرة لا ينفجر ماؤها وشجرة لا يخضر عودها
وأرض لا يظهر عشبها. الراضي بفعل قوم كالداخل معهم ولكل داخل في
باطل إثمان إثم الرضا وإثم العمل. العاقل من يتكلم لحاجته أو حجته
الأحمق غريب في بلدته مهان بين أعزته. الاستشارة عين
الهداية. الصدق أفضل الرواية. الإيثار شيمة الأبرار. الاحتكار
شيمة الفجار. الاقتصاد نصف المؤونة. التدبير نصف المؤونة
البخيل خازن ورثته. المحتكر محروم نعمته. الكريم من جاد بالموجود
السعيد من استهان بالمفقود. الفكر في العواقب ينجي من المعاطب
المحسن حي وإن نقل إلى منازل الأموات. العلم زين الحسب

المودة

المودة أقرب نسب. الرفق بالأتباع أكرم الاصطناع. الكرم نتيجة علو الهمة
الحسد لا يشفيه إلا زوال النعمة. الفقر في الوطن ممتحن. الغنا في الغربة
وطن. العجل قبل الإمكان يوجب الغصة. الصبر على المضض يؤدي الفرصة
الندم على الخطيئة استغفار. المعاودة على الذنب إصرار. الإفراط في المزح
خرق. المكر ممن ائتمنك كفر. الأمل رفيق مونس. التبذير قرين مفلس
المعجب لا عقل له. المملوك لا مودة له. الأدب أحسن سجية. الإيمان
شهاب لا يخبو. القناعة سيف لا ينبو. اللجاج بذر الشر. الجهل
فساد كل أمر. الاستغفار دواء الذنوب. السخاء ستر العيوب
الغيبة آية المنافق. النميمة شيمة المارق. المطامع تذل الرجال
الموت أهون من ذل السؤال. الطاعة أوفى حرز. القناعة
أبقى عز. العاقل يطلب الكمال. الجاهل يطلب المال. العبد
حر ما قنع. الحر عبد ما طمع. المال نهب الحوادث. السلوة
الوارث. الرزق مقسوم. الحريص محروم. الصمت وقار. الهذر
عار. الحازم يقظان. الغافل وسنان. أخوك من واساك في الشدة
التواضع يرفع الوضيع. التكبر يضع الرفيع. الساعات تملي الآفات
العمر تفنيه اللحظات. الصبر جنة الفاقة. العجب رأس الحماقة. الآداب
حلل مجددة. المقادير تجري بخلاف التدبير. الجار احد من دلائل

من دلايل المجد الكلام كالدواء قليله نافع وكثيره قاتل المنع الجميل احسن من
وعد الطويل العالم الحي بين الموتى الجاهل ميت بين الاحياء اوقات
الدنيا وان طالت قصيرة والمتعة بها ان كثرت يسيرة الناس نيام
واذا ماتوا انتبهوا الصلوة حصن الرحمن ومدحرة الشيطان الانس في
ثلثة الزوجة الموافقة والولد البار والاخ الموافق التدبير قبل العمل يؤمنك
اهل الدنيا كركب يسار بهم وهم نيام اربع تشين الرجل البخل
والكذب والشره وسوء الخلق اربع لمن اعطيهن فقد اعطي خير الدنيا
والاخرة صدق حديث واداء امانة وعفة بطن وحسن خلق اذكر اخاك
بالذي تحب ان يذكرك به اياك وما تكره ودع عنه مما تحب ان يدع عنك منه
اياك ومعاشرة متتبعي عيوب الناس فانه لا يسلم مصاحبهم منهم اياك والملق
فان الملق ليس من خصال الايمان اياك والنفاق فان ذا الوجهين لا يكون
وجيها عند الله اياك والخديعة فان الخديعة من اخلاق اللئام اياك وتعاهد
الاسواق فانها معاريض الفتن محاضر الشيطان اياكم والبطنة فانها
مقساة للقلب مكسلة للصلوة مفسدة للجسد اياكم ومصادقة
الفاجر فانه بئس العشيرة وانه يبيع مصادقته باليسير الحقير اياكم والغلو
فينا قولوا انا مربوبون واعتقدوا في فضلنا ما شئتم اياكم والفرقة فان
الشاذ من الناس للشيطان كما ان الشاذ من الغنم للذئب اياكم وشرب
الماء من قيام فانه يورث الداء الذي لا دواء معه او يعافي الله تعالى
اياكم وعمل الصور فتسألوا عنها يوم القيمة احذر لسانك ايها الانسان
ليلا يغلبك

ليلا يغلبك انه ثعبان احذر لسانك فانه سهم يخطي احذر كل عمل اذا سئل عامله
استحي منه وانكره احذر من الامور ثلثا وخف من ثلث وارج ثلثا ووافق
ثلثا واستحي من ثلث وافزع الى ثلث وشح الى ثلث وتخلص الى ثلث واصبر
من ثلث وحاجات ثلث يجمع الله لك حسن السيرة في الدنيا والاخرة فاما التي
امرتك ان تحذرها فاحذر الكبر والغضب والطمع فان الكبر خصلة من خصال
الاشرار والكبرياء رداء الله عز وجل ومن اسكن قلبه مثقال حبة من الكبر
اورده النار والغضب يسفه الحليم ويطيش العالم ويفقد معه العقل ويظهر
معه العقل والطمع فخ من فخاخ ابليس وشرك من عظيم حبائله تصيد
معه العلماء والعقلاء واهل المعرفة وذوي الابصار اما الثلثة التي
تخافهن خف الله تعالى وخف من لا يخاف من الله وخف لسانك فانه
عدوك على دينك ودنياك يؤمنك الله جميع ما خفته واما الثلث التي
ترجوها ارج الله عند ذنوبك وارج محاسن عملك وارج شفاعة
نبيك محمد صلى الله عليه وآله واما الثلثة التي توافق فيها وافق كتاب الله
ووافق سنة نبيك ووافق الحق والكتاب العزيز واما الثلث التي
تستحي منهن استحي من مطالعة الله اياك وانت مقيم على ما يكره واستحي
الحفظة الكرام الكاتبين واستحي من صالح المؤمنين واما الثلث التي
تفزع اليها افزع الى الله تعالى في مهمات امورك وافزع الى التوبة من بادرة
عملك وافزع الى اهل العلم والادب واما الثلث التي تشح عليها شح على
عمرك ان تفنيه فيما هو عليك لا لك وشح على دينك لا تبدله للغضب

دشنج كلامك لتكلم ما كان لك لا عليك واما الثلث التي تخلص ليها تحتاج الى
معرفتك نفسك او تجرب لعيوبها وتفقك اياها وتخلص الى التقوى
وتخلص الى احتمال الفتك واخفاء ذكرك واما الثلث التي تهرب منها فاهرب
من الكذب واهرب من الظالم ولو كان ولدك او والدك واهرب من مواطن
الامتحان التي تحتاج منها الى صبرك واما الثلث التي تجانبها فجانب
هواك واهل الهوا وجانب الشر واهل الشر وجانب الحمقاء وان كانوا اقربائك
او صحبة مختصين احق الناس بالرحمة عالم يجري عليه حكم الجاهل وكريم يستولي
عليه اللئيم وبر يتسلط عليه الفاجر اكثر الناس حمقا الفقير المتكبر ابغض العباد
الى الله تعالى العالم المتجبر اقوى الناس ايمانا اكثرهم توكلا على الله احمق الناس
من ظن انه اعقل الناس اعلمكم اطوعكم اعقلكم اخوفكم اعرفكم احلمكم
اعلمكم غنائم انفعكم احزمكم اكرم الحب الخلق ابر البر الرفق املك الشي
الطمع احسن اللباس الورع اقبح الشيم الطمع اقبح الخلق التكبر
افضل العبادة التفكر اقرب شيء الاجل ابعد شيء الامل
احسن المكارم الجود اسوء الناس عيشا الحسود اشرف حسب حسن
ادب افضل المعروف اغاثة الملهوف اضعف الناس من ضعف
عن نفسه من غير حاكم عليه ابعد الناس من بخل على نفسه بماله وسمح به لوارثه
اغنى الناس الراضي بقسم الله تعالى اعجز الناس من عجز عن صلاح
نفسه اخسر الناس من قدر على ان يقول الحق ولم يقل بغت الحلايق

الى الله

الى الله الفقير المزهو وشيخ الزاني والعالم الفاجر افضل الجود العطية قبل ذل
السوال اقبح الصدق ثناء الرجل على نفسه احسن الاخوان مواساة
الاخوان احسن المقال ما صدقه الاحوال اجمل الناس بعرضه اسخاهم
بعرضه افضل الادب ان يقف الانسان عند حده ولا يتعدى قدره وطوره
احمد من البلاغة الصمت حين لا ينبغي الكلام اغنى الناس حسن القناعة والتحمل
في الفاقة اوهن الاعداء كيدا من اظهر عداوته اعظم ذنب ما صغر عند صاحبه
احسن الكلام ما زانه حسن النظام وفهمه الخاص والعام ان الصبر لجميل الا عنك
ان الجزع لقبيح الا عليك ان احببت سلامة نفسك استر معايبك فاقلل
كلامك واكثر الصمت ان اتيكم الله نعمة فاشكروا ان ابتلاكم بمصيبة فاصبروا
انكم مؤاخذون باقوالكم فلا تقولوا الا خيرا انكم الى الكتاب الادب احوج
الى الكتاب الفضة والذهب انكم الى عمارة دار البقاء احوج الى عمارة دار
الفناء المستريح من الناس القانع الحريص عبد المطامع النعم
يسلبها الكفران القدرة تزيل العذر ان الخاين لا وفاء له الحقود
لا خلة له التكبر عين الحماقة التبذير عنوان الفاقة الاقتصاد ينمي اليسير الاسراف
يفني الكثير الطمع رق مخلد الياس عتق مجدد التكبر في الرياسة الولاية ذل
في العزل التواضع سلم الشرف التكبر اس التلف العفو احسن
الاحسان الاحسان يسترق الانسان القلب مصحف الفكر
النعم تدوم بالشكر الطمع يذل الامير الياس يعز الاسير الصدق

من صدق عليه المنقوص مستور عنه عيبه الناس نيام حسن الجمال
الظاهر حسن الصورة الجمال الباطن حسن السريرة المجرب احكم من
طبيب الغريب من ليس له حبيب الدنيا كيوم مضى وشهر انقضى
المستشير متحصن من السقط المستبد متهور من الغلط ثلاث ان
سبع ان اطلقته عقر الغضب شر ان اطلقته دمر الدولة كما تقبل
تدبر الدنيا كما تحير اكثر الغنى من استغنى بالقناعة للسان ميزان
الانسان الكذب شين اللسان الحر حر وان مسه الضر العبد
عبد وان ساعده القدر الغناء عن الملوك افضل ملك الجراءة على السلطان
اعجل هلاك الغشوش لسانه حلو وقلبه مر المنافق لسانه يسر وقلبه
يضر الانصاف يرفع الخلاف ويوجب الائتلاف النصح يثمر المحبة
الغش يكسب المحنة الحسود لا يسود الفائت لا يعود الزينة بحسن
الصواب لا بحسن الثياب الافراط في الملامة يشب نيران اللجاجة
الجوع خير من ذل الخضوع القانع ناج من آفات المطامع المعروف
غل لا يفكه الا شكر او مكافات الكيس من كان يومه خيرا من امسه
الدولة ترد خطاء صاحبها صوابا وصواب ضده خطا
العاقل اذا سكت فكر

باب الباء

باب الباء الموحده

بعقل الرسول وادبه يستدل على عقل المرسل بالصمت يكثر الوقار
بالاطماع تذل رقاب الرجال بحسن العمل تجني ثمرة العلم بالاحسان
تسترق الاحرار بالاحسان تملك الابرار بلين الجانب تأنس
النفوس بالقناعة يكون العز بالصدقة تفسح الآجال بئس الجار
الجار السوء بئس الرفيق الحسود بئس العشير الحقود بئس الوجه
الوقاح بئس الوزر الكل مال الايتام بئس القلادة قلادة الآثام
بشر البخيل بحادث او وارث بر الوالدين اكبر فريضة بلاء الانسان
في لسانه بعد الاحمق خير من قربه وسكوته خير من نطقه

باب التاء

تكلموا تعرفوا فان المرء مخبوء تحت لسانه تمام الاحسان ترك المن
تكبرك بما لا يبقى لك ولا تبقى له جهل تجاوز مع القدرة وحسن ع
الدولة تكمل لك السيادة تنزل المثوبة بقدر المصيبة تاج
الرجل عفافه وزينته انصافه تخير لنفسك من كل خلق احسنه
تجنب من كل خلق اسوأه وجاهد نفسك على تجنبه تعرف حماقة
الرجل في ثلث كلامه فيما لا يعنيه وجوابه عما لا يسئل عنه وتهوره في
الامور توقوا البرد في اوله وتلقوه في آخره فانه يفعل بالابدان
كما يفعل بالاغصان اوله يحرق وآخره يورق توق [illegible]

من لا يخيبك إلا طاعته ولا يردك إلا معصيته ولا يسعك إلا رحمته
التجأ إليه وتوكل عليه في كل حال وأحوال

باب الثاء المثلثة

ثمرة طول الحياة السقم والهرم ثمرة الطمع ذل الدنيا وشقاء
الآخرة ثمرة القناعة العز ثمرة المحبة والأخوة حفظ الغيب و
إهداء العيب ثمرة العقل صحبة الأخيار ثمرة التجربة حسن
الاختيار ثمرة الكذب المهانة في الدنيا والعذاب في الآخرة
ثمرة التفريط الندامة والملامة ثلث يهدون القوى فقد
الأحبة والفقر في الغربة ودوام الشدة ثلث لا ينتصفون
من ثلث العاقل من الأحمق والبر من الفاجر والكريم من اللئيم
ثلث لا تهنأ لصاحبهن الحقد والحسد وسوء الخلق ثلث
مهلكات طاعة النساء وطاعة الغضب وطاعة الشهوة
ثلث لا يستحيى منهن خدمة الرجل ضيفه وقيامه عن مجلسه لأبيه و
طلب الحق وإن قل ثلث لم يجعل الله لأحد من الناس فيهن
رخصة بر الوالدين برين كانا أو فاجرين ووفاء العهد للبر والفاجر
وأداء الأمانة للبر والفاجر لا رخصة في كل أحد من الثلث

باب الجيم

باب الجيم المعجمة

جانب الكذب فإنه مجانب الإيمان جود الفقير يحليه وبخل الغني يذله
جود بالموجود وأنجز الموعود وأوف بالعهود جمال الإحسان ترك
الامتنان جود الرجل يحببه أضداده وبخله يبغضه أولاده جار السوء
أعظم الضر وأشد البلاء جالس الفقراء تزدد شكرا جاهد
نفسك وحاسبها محاسبة الشريك شريكه لتعلم النفع من الضر

باب الحاء المهملة

حسن السيرة عنوان السريرة حسن التدبير ينمي قليل المال وسوء
التدبير يفني كثيره حسن العشرة تستديم المودة حسن الظن يخفف
الهم وسوء الظن يكثر الغم حسن الأدب يستر قبح النسب حسن
الخلق للنفس حسن الخلق للبدن حسن الظن راحة القلب وسلامة
البدن حسب الأدب أشرف من حسب النسب حسبك من التوكل
أن لا ترى لرزقك مجريا إلا الله تعالى حد اللسان أمضى من حد
السنان

باب الخاء المعجمة

خير الكلام الصدق خير المكارم الإيثار خير الأصحاب صحبة الأبرار خير الأمور
ما عرى عن الطمع خير من شاورت ذو النهى والتجربة والحزم

خير اخوانك من واساك خير اموالك ما كفاك خير الناس من كان
في عسره مؤثرا صبورا خير الناس من كان في يسره سخيا شكورا
خير الامور ما سهلت مباديه وحسنت خواتمه وحمدت عواقبه
خير الكلام ما لا يمل ولا يقل خير الاختيار مودة الاخيار خير ما
ورث الآباء الابناء الادب خير الاعمال ما قضى فرضك
خير الاموال ما وقى عرضك خذ الحكمة ممن اتاك بها
انظر الى ما قال ولا تنظر الى من قال خفت عقولكم وسفهت
حلومكم فانتم غرض لنابل واكلة لآكل وفريسة لصائل
خمس من خمسة محال النصيحة من الحاسد محال والشفقة
من العدو محال والحرمة من الفاسق محال والوفاء
من المرأة محال والهيبة من الفقير محال محال

باب الدال المهملة

دولة الكريم تظهر مناقبه دولة اللئيم تظهر معايبه دولة اللئام مذلة
الكرام داووا الفقر بالصدقة والبذل والاحسان

باب الذال المعجمة

ذل الرجال

ذل الرجال في المطامع ذكر الموت يهون اسباب الدنيا ذهاب البصر خير
من ذهاب البصيرة ذر السرف فان المسرف لا يحمد جوده ولا يرحم فقره

باب الراء المهملة

رب حرب حدثت من لفظة رب صبابة غرست من لحظة رب مرحوم
من بلاء هو دائه رب صديق يؤتى من جهله لا من نيته رب قريب ابعد من
بعيد رب بعيد اقرب من قريب رب عطب تحت طلب رب
دواء جلب داء رب داء انقلب شفاء رب جهل انفع من علم
رب سكوت ابلغ من كلام رب كلام انفذ من سهام رب فقر
اغنى من كل غنى رب مواصلة خير منها القطيعة رب اخ لم تلده امك
ربما كان الدواء داء ربما كان الداء دواء وشفاء رب خير وافاك
من حيث لا ترتقبه رب شر فاجاك من حيث لا تحتسبه رب صديق
حسود رب هزل قد عاد جدا رب رجل مفتون بحسن القول فيه

باب الزاء المعجمة

زكوة السلطان اغاثة الملهوف زكوة الجمال العفاف زكوة القدرة
الانصاف زكوة المال الافضال زلة اللسان انكى من اصابة السنان
زوال الدول باصطناع السفل زيادة الشكر وصلة الرحم تزيد في النعم
وتفسح في الاجل زيادة الشح تشين الفتوة وتفسد الاخوة

باب السين المهملة

سبب المحبة الاحسان سبب زوال النعم الكفران سبب الكمد
الحسد سبب المودة السخاء سبب الفقر الاسراف سبب
الائتلاف الحياء والوفاء سبب العفة الحياء سوء الخلق يوحش
القريب وينفر البعيد سوء الظن يفسد الامور ويبعث الشرور
سامع الغيبة احد المغتابين سل عن الرفيق قبل الطريق سل
عن الجار قبل الدار ساعة ذل لا تفي بعز الدهر ساعد اخاك
في كل حال سلامة النفس في اعتزال الناس سرك سرورك
ان كتمته فان اذعته كان ثبورك

باب الشين المعجمة

شر الاخلاق الكذب والنفاق شر الاولاد الولد العاق شر الناس
من يرى انه خيرهم شر الناس من يسعى بالاخوان وينسى
الاحسان شر البلاد بلد لا امن فيه ولا خصب شر الاخوان
المواصل المفاصل في البلاء شر الناس من كان متتبعا لعيوب
الناس عميا عن معايبه شر الناس من لا يثق باحد لسوء
ظنه شر الناس من يتقيه الناس مخافة شره شيئان
لا يعرف قدرهما الا من سلبهما الغنى والقدرة شيئان

كالنحل

كالنحل لو عرفوا ما في اجوافهم لاكلوها شاور ذوي العقول تأمن
من اللوم والندم شيئان لا يعرف محلهما الا من فقدهما
الشباب والعافية شرط الالفة اطراح الكلفة شرط المصاحبة
قلة المخالفة

باب الصاد المهملة

صلاح الانسان في حفظ اللسان صدر العاقل صندوق
سره صمت يكسوك الكرامة خير من قول يكسبك الندامة
صديق الاحمق في تعب صديق الجاهل معرض للعطب

باب الضاد المعجمة

ضرورة الفقر تبعث على فتح الامر ضبط اللسان ملك وطلاقة
هلك ضرورات الاحوال تذل رقاب الرجال ضلال الدليل
هلاك المستدل

باب الطاء

طوبى لمن تحلى بالعفاف ورضي بالكفاف طوبى لمن جعل الصبر مطية نجاته
طوبى لمن تجلبب القنوع وتجنب الاسراف طوبى لمن احسن الى
العباد طالب الادب احزم من طالب الذهب طول الامتنان
يكدر صفو الاحسان طاعة النساء شيمة الحمقاء طلاق الدنيا

الدنيا مهر الجنة طلب الادب جمال الحسب طعن اللسان امضى من جرح السنان

باب الظاء المعجمة

ظاهر القرآن انيق وباطنه عميق ظلامة المظلوم لا يمحوها الا الله سبحانه ولا يكفها ظلف النفس عما في ايدي الناس هو الغناء الموجود

باب العين المهملة

على قدر الحياء تكون العفة على قدر الحرمان تكون الحرقة على قدر الهمة تكون الحمية على قدر الحمية تكون الغيرة على قدر المروة تكون السخاوة على قدر النية تكون من الله العطية عجبت لمن يظلم نفسه كيف ينصف غيره عجبت للبخيل يعيش في الدنيا عيش الفقراء ويحاسب في الآخرة حساب الاغنياء عجبت لمن نسي الموت وهو من يموت عليك بلزوم الصمت فانه يزينك بالسلامة ويؤمنك الندامة عليك بالسكينة فانها احسن زينة عليك بالمشاورة فانها نتيجة الحزم عند المقال تختبر عقول الرجال عند زوال النعم يستبين الصديق من العدو عليك بستر ما يعدك

جدك

جدك عداوة الاقارب امض من لسع العقارب عداوة العاقل خير من صداقة الجاهل عز القنوع خير من ذل الخضوع علم بلا عمل كقوس بلا وتر عود لسانك لين الكلام وبذل السلام يكثر محبوك ويقل مبغضوك عشرة ساعات من علامات الساعة طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الارض وثلثة خسوف خسف بالمشرق وخسف بجزيرة العرب وخسف بالمغرب وخروج عيسى وخروج المهدي من ولدي وخروج ياجوج وماجوج ويكون هذا في آخر الزمان وخروج نار من اليمن من قعر الارض لا تدع خلقها احد تسوق الناس الى المحشر

باب الفاء

فقد اللآم راحة الانام فقد الحاجة خير من طلبها من غير اهلها فقد البصر اهون من فقد البصيرة

باب القاف

قلة الاكل يمنع كثيرا من اعلال الجسم قد يورث الحاجة ما ليس بالمرء اليه حاجة قد كثر القبيح حتى قل الحياء منه قد كثر الكذب حتى قل من يوثق به قد امر الدنيا ما كان حلوا وكدر منها ما كان صفوا

باب الكاف

كل قوي غير الله ضعيف كل مالك غير الله مملوك كل داء يداوى الا
سوء الخلق كل شيء فيه حيلة الا القضاء كم من نعمة سلبها ظلم كم من
دم سفكه دم كم من فقير استغنى كم من غني افتقر كم من صائم ليس
له من صيامه الا الجوع والظماء كيف ينتفع من كان نيته بالفضيحة كثرة
المزاح تذهب الحياء والبهاء وتوجب الشحناء كفر النعمة لوم وصحبة
الاحمق شوم كما ان الشمس والليل لا يجتمعان كذلك حب الله تعالى
وحب الدنيا لا يجتمعان كلوا الرمان بشحمه فانه دباغ للمعدة وفي
كل حبة من الرمان اذا استقرت في المعدة حياة في القلب
وانارة للنفس وتدفع وساوس الشيطان اربعين ليلا

باب اللام

لكل حي موت ولكل شيء داء لكل علة دواء لكل ظاهر
باطن على مثاله فما طاب ظاهره طاب باطنه وخبث ظاهره خبث
باطنه للكلام آفات للمتكلم اوقات للاحمق مع كل قول يمين
لينهك عن ذكر معايب الناس ما تعرف من معايبك ليكن احب

الناس
من كشف لك عن معايبك ليس كل مغرور ناج ولا كل طالب
بمحتاج ليس لك باخ من احوجك الى حاكم بينك وبينه لم تفت
نفس ما قدر لها من الرزق لم يرزق المال من لا ينفقه لم
يتفكر في عواقب الامور من وثق بالغرور لو رأيتم الاجال ان
شخصا لرأيتموه شكلا جميلا يفوق العالمين لسان الجاهل
مفتاح حتفه لسانك ان مسكته انجاك وان اطلقته ارداك
لذة الكرام في الاطعام لذة اللئام في الطعام

باب الميم

من توكل كفى من قنع غني من عذب لسانه كثر اخوانه من ساء
خلقه عذب نفسه من عمل بالامانة فقد احمل الديانة من
لم يستحي من الناس لم يستحي من الله تعالى من لم ينفعك
حيوته فمماته من الموتى من سعى في طلب السراب طال
تعبه وكثر عطشه من لم يصن وجهه عن مسألتك فاكرم
وجهك عن رده من لم يصلح نفسه لم يصلح غيره

بسم الله الرحمن الرحیم   اللهم وفقنی لما تحب و ترضی

سبحان الله ملأ الارض و منتهی العلم و مبلغ الرضا و زنة العرش لا ملجأ و لا منجا و لا مفر الا الیه سبحان الله عدد الشفع و الوتر و عدد کلماته التامات برحمته و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم پس ده مرتبه صلوات فرستد و بگوید یا قابل التوبة لآدم یوم عاشورا یا غیاث ابرهیم من النار یوم عاشورا یا رافع ادریس الی السماء یوم عاشورا یا مسکن سفینة نوح علی الجودی یوم عاشورا یا فارج کرب ذی النون یوم عاشورا یا غافر ذنب داود یوم عاشورا یا سامع دعوة موسی و هرون یوم عاشورا یا جامع شمل یعقوب یوم عاشورا یا خالق الجنة و النار یوم عاشورا یا رحمن الدنیا و الآخرة و رحیمهما یا قاضی الحاجات اقض حاجتی فی الدنیا و الآخرة و طول عمری فی طاعتک و رضاک بحرمته یوم عاشورا یا ولی الحسنات یا ماحی السیئات یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا مالک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین اکفنی ما اهمنی من امر الدنیا و الدین برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

جهت قضای حاجات باید مداومت نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله حسبی الله توکلت علی الله اللهم انی اسئلک خیر اموری کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة

کفاه الله من امر الدنیا و الآخرة

بسم الله الرحمن الرحیم جهت وبا و طاعون باید خواند

اللهم یا شدید البطش یا خالق القمر و الشمس یا سبب الاسباب بحق الخمس ان تکفینی من شر هذا الیوم کما کفیتنی من شر الامس بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و التسعة من ذریة الحسین

بسم الله الرحمن الرحیم ایضا

اللهم یا ولی الولاء و یا سمیع الدعاء و یا کاشف الضر و البلاء اصرف عنا الطعن و الطاعون و زلزله و الوباء بحق محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و حسن المجتبی و حسین الشهید بکربلاء و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی

هو

سئوال [illegible] از رنج

در رنج [illegible] ز دوران [illegible] فصیح

جدت به تکلم [illegible] می‌نوازد

چون دفع [illegible] که ضرورت [illegible]

جواب

در دو [illegible] حی که ضرورت [illegible] فصیح

در مجمع [illegible] نسب [illegible]

[illegible] که ضرورتست [illegible]

می [illegible] که بندد [illegible]

بشنو ز مثال [illegible] اشرار [illegible]

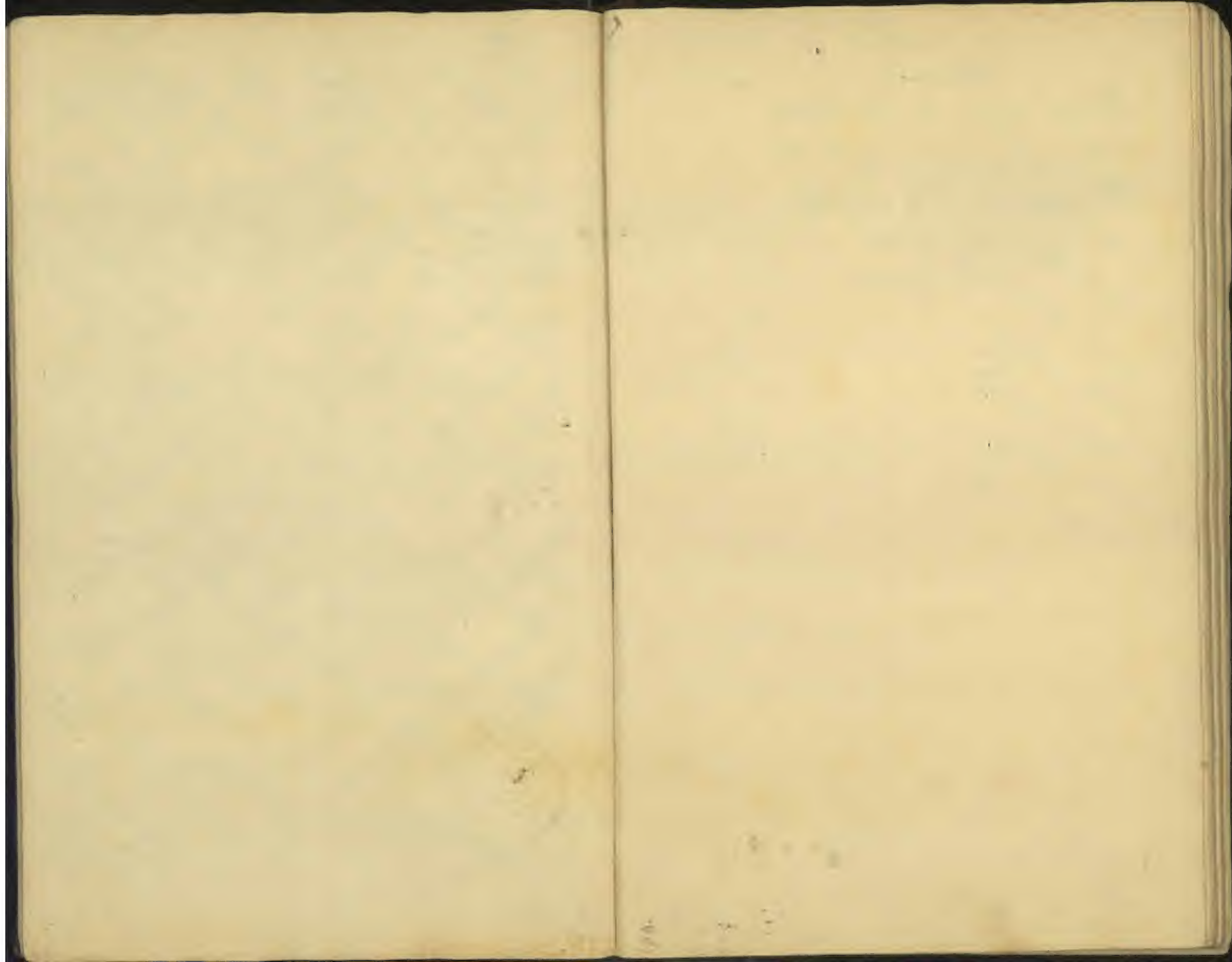
کشف الاسرار [illegible]

دعای طاعون و وباء با خود دارند

بسم الله الرحمن الرحیم

الهی بحرمة محمد الهی بحرمة جبرئیل الهی بحرمة میکائیل الهی بحرمة اسرافیل
الهی بحرمة محمد و علی و فاطمة الزهراء و الحسن و الحسین احفظنا و احفظ اولادنا
و احبابنا و اتباعنا و جمیع المؤمنین و المؤمنات من الوباء و الطاعون
یا حافظ یا حفیظ یا حفیظ یا حفیظ ادرکنی یا رسول الله

[illegible]



میر عبد الغنی تفرشی

[illegible]

قطران شیرازی

[illegible]

سنایی غزنوی

[illegible]

سنایی غزنوی

[illegible]

مسعود سعد سلمان

[illegible]

نظامی گنجوی

[illegible]

رزقی هروی

خوبان که ز [illegible] رخ [illegible] بنمایند

[illegible] چون تو [illegible]

نرگس ... عشرت [illegible]

دل از عشق [illegible] نوردی

زکی کاشغری

ای زلف تو هم کشته و هم باقه خوش / گاهی گرهی داده گهی تا قه خوش
هر زلف تو دیده از رخت زور یک / هر روی تو از زلف شبی باقه خوش

سیف الدین اسفرنگی

این سرکه ای از عشق دیوانه شوم

یا عاقبت از غم تو رسوا [illegible]

[illegible] از عمر رفته تا بار آید

رشید الدین وطواط

[illegible] چو تخت [illegible] دوا زاید

ربیع الدین [illegible] هروی

دل [illegible] تو [illegible] جنبی

رفیع الدین لنبانی

بدیع تحجبی

بارکه دلم ز دست هجرت خون است / شادی نیم تو از غم تو [illegible] است
اندیشه کنم هر شب و گویم یا رب / هجرش چنین است وصالش چون است

غمناک ز [illegible] که با [illegible] / جاوید [illegible] با تو صحبت دارد
در مانده [illegible] که خون [illegible] زند / مرگ از حیات خوش می بیند [illegible]

جمال الدین اصفهانی

این [illegible] بر [illegible]

دی گفتمش از عشق تو [illegible]

گفتا [illegible]

گردت [illegible] در [illegible]

در [illegible] تو [illegible]

هر [illegible] رخ [illegible]

خال [illegible] رخ [illegible]

جمع [illegible]

گر عارض [illegible] زلف [illegible]

زان [illegible]

در [illegible]

زهر [illegible]

خالی شیرازی

[illegible] دلی [illegible]

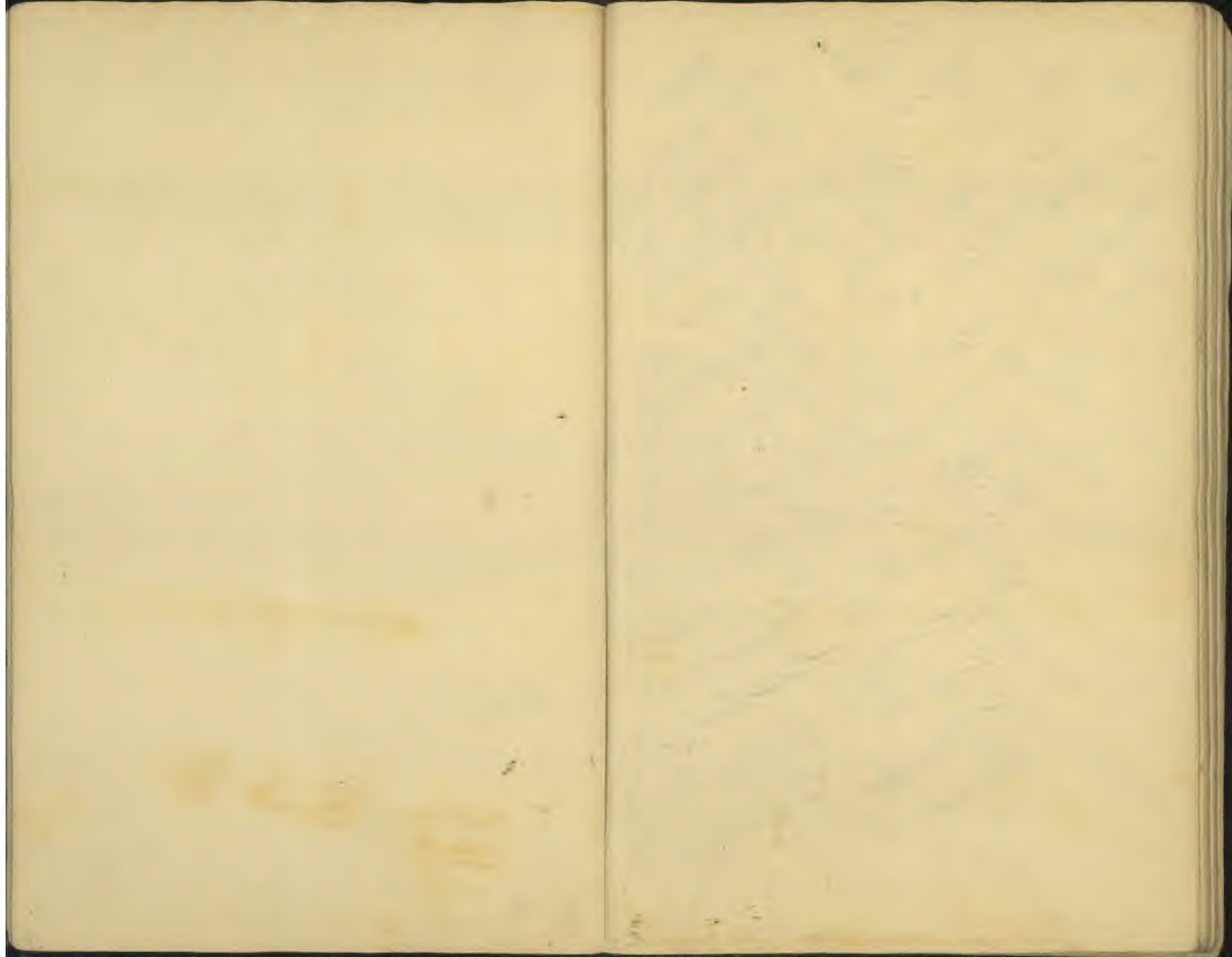
[illegible] از [illegible] تو [illegible]

آن [illegible] بیا [illegible]

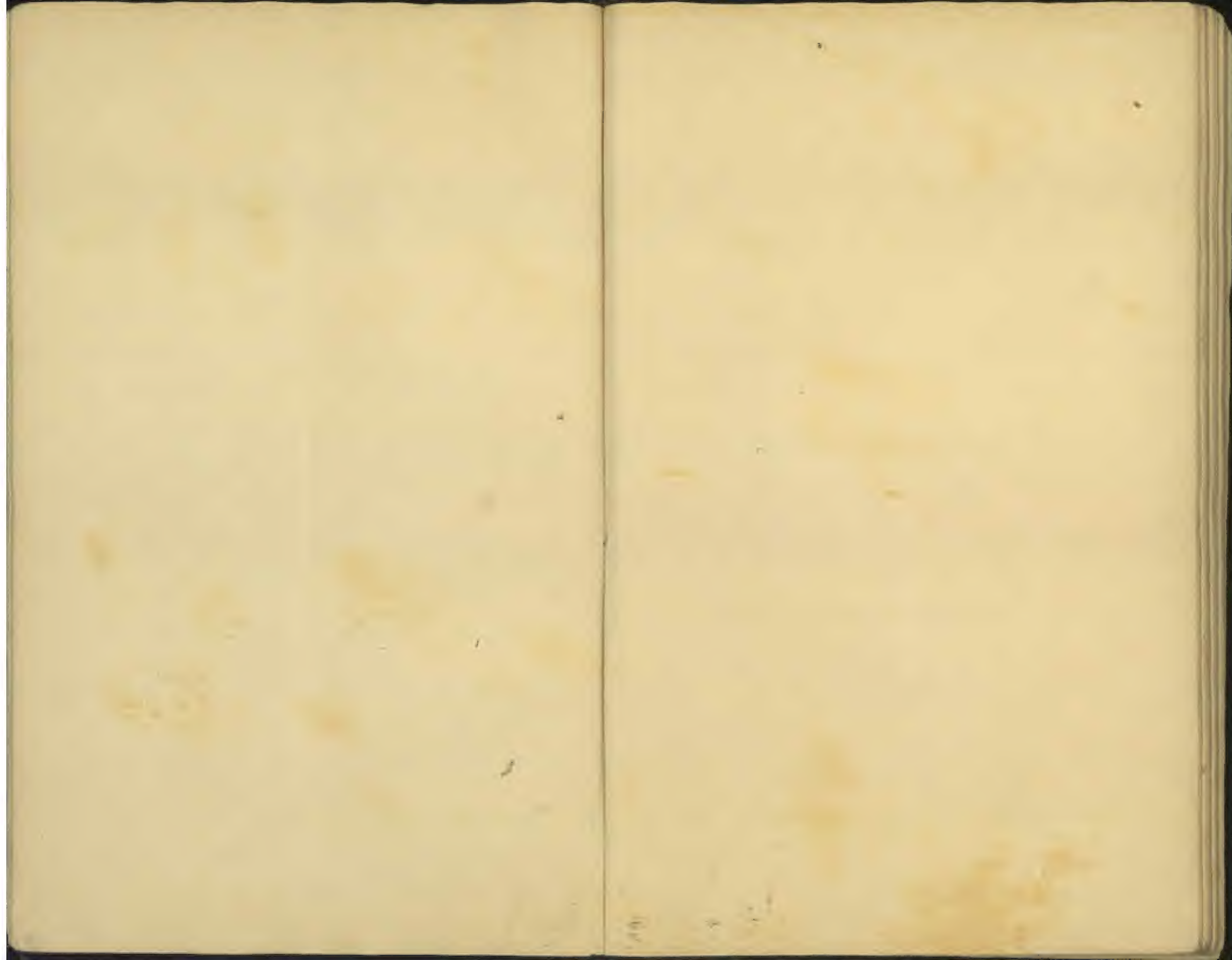
[illegible] را [illegible]

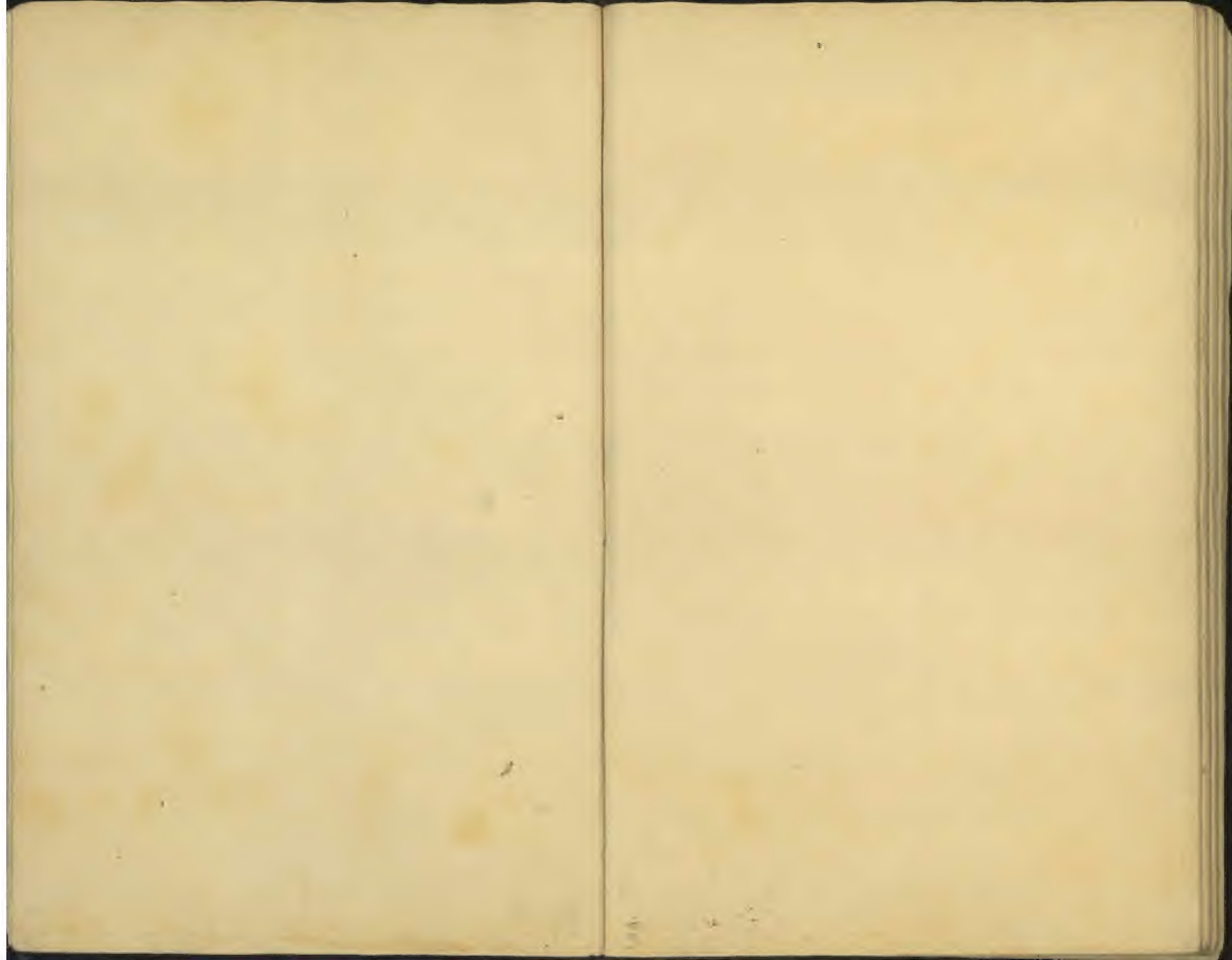
[illegible] شب [illegible] شب [illegible]

[illegible] بر [illegible] بعد [illegible]

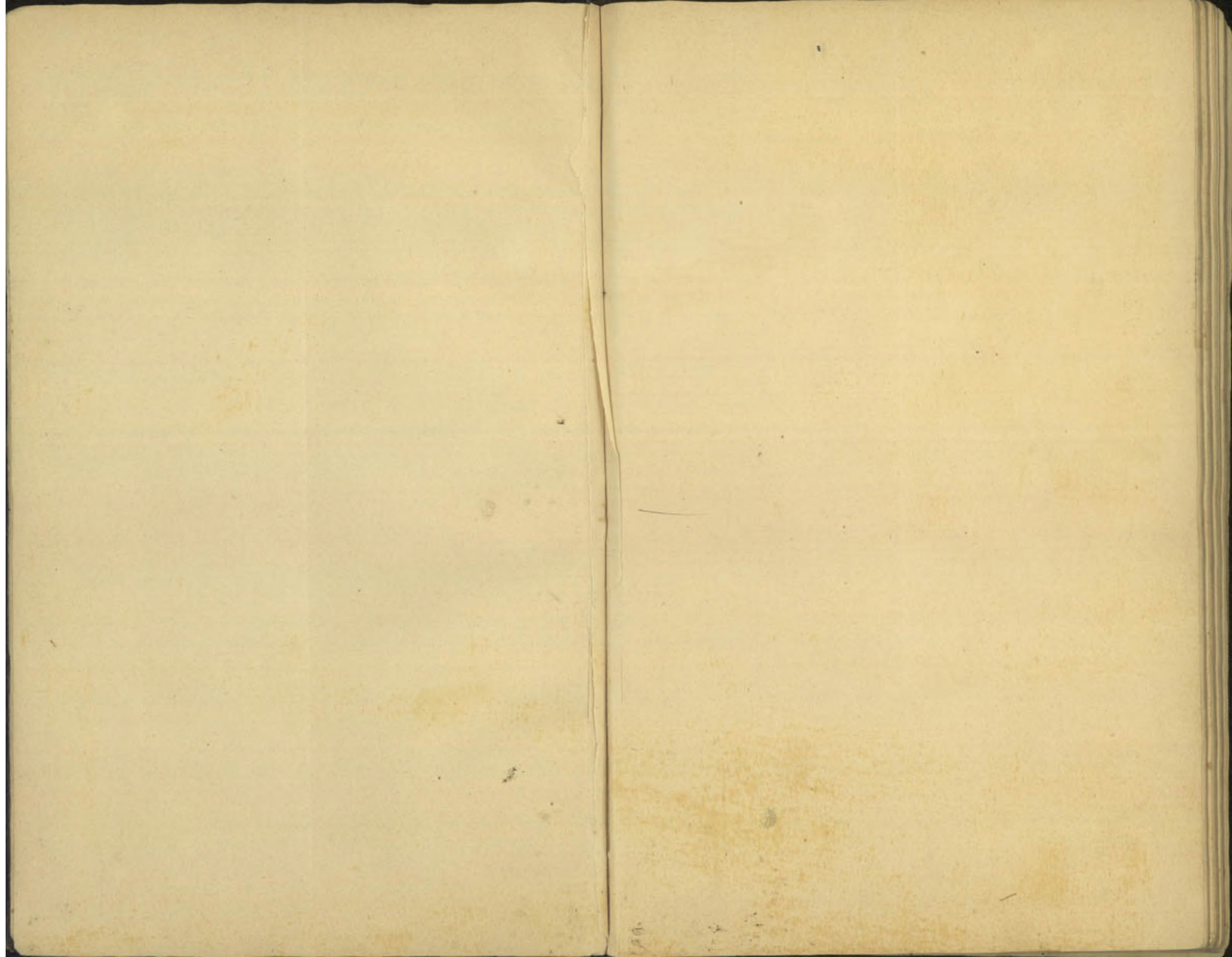


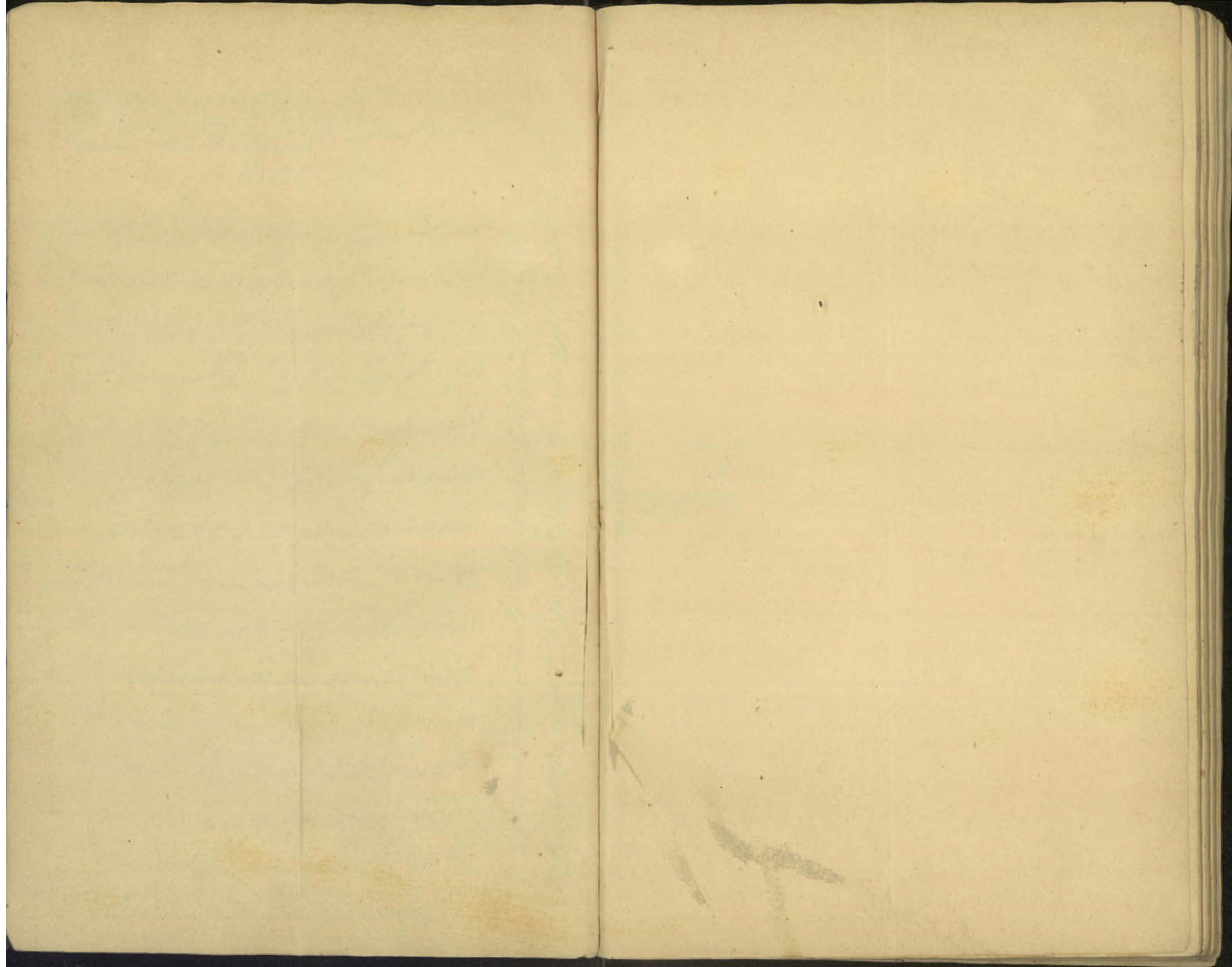












مضمون اینکه بر حسب فرمایش حضرت مستطاب بندگان جناب ملاذ الانام و ملجأ الخواص و العوام
و ناصر اهل الاسلام آقای حاج میرزا مسعود شیخ الاسلام لازال ظله علی مفارق الانام
در ظهر دعا کتاب حضرت اقدس ولیعهد دولت شوکت که تقدیم داشته این بنده عاصی
کثیر المعاصی نوشته و امضا نمود الداعی دبیر الاسلام

حمداً لله و شکراً له که شب اندوه اندوز در مغرب عدم متواری گشت و صبح طرب افزای
از مشرق امید بدمید صبح طرب از مشرق انوار برآمد سحاب دعا زشب سودا
بسرآمد چشم بندگان مشتاق بنور اشراق جمال بیمثال عدیم المثال روشن و خاطر
دعاگویان صمیم از زیارت وجود اقدس مبارک رشک گلستان و نگارخانه گلشن گردید
چشمها از وجود او روشن خاطر از دیدن رخش گلشن همواره زبان مدحت بیان
محمدت توامان ابا غنچه محتوی بشکر نعمت منطوی با اظهار دیار خلوص نیت و طویت
از درگاه حضرت الوهیت و بارگاه ربوبیت تعالت جلت صفاته و تواترت آلائه
عطیاته رجاء واثق که پیوسته با ترایب شوکت و لوای شرافت در احتفاق و برازنده
ولایت عهد زندگانی و کامرانی از نهایه و حضرت الهی حضرت مملکت پناهی را
عمر و حیات طبیعی کرامت و ذات فرخنده صفات را که بحری است در نهری
و جهانی در جوانی و بهشتی در سرشتی تعبیه فرموده با فاخته خیرات و شاعه حسنات
مقرون و از تطرق حوادث محفوظ و در رفعت جاه الکمال و دوام صحت و زوال مصون
و مأمون فرماید گرچه هم صیت نام نیک بود از تو منتشر هم ذکر فعل خوب بود از تو
یادگار ولی محض تیمن و تبرک و سلامت وجود مبارک یک مجلد قرآن که حافظ خشم دان
و دوازدهم قرآن است با این مجلد دعا که به پیشگاه رب درباب است با کمال خفت

۱۳۲۰

[illegible]

